



ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت
سال اول/ شماره یازدهم / بهمن ۱۳۹۵




بسم الله الرحمن الرحیم
اولین نشریه مستقل

راوی

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت
سال اول - شماره یازدهم - بهمن ۱۳۹۵

ربيع الثاني - جمادي الاولي - ١٤٣٨
January - February 2017



فهرست



سخن حکیمانه



پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِداً وَلَوْ كَمَفْحَصِ قَطَاةٍ لِبَيْضِهَا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ».

رَوَى الْبَزَّارُ وَاللَّفْظُ لَهُ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الصَّغِيرِ وَابْنُ حِبَّانَ فی صحيحه

«کسی که مسجدی برای خدا بسازد، اگرچه به اندازه لانهٔ گنجشکی باشد که برای تخم‌گذاری ساخته است، خداوند خانه‌ای برایش در بهشت مهیا می‌کند».

اهمیت مسجد در اسلام و گناه مبارزه با آن

سرمقاله



عامر عالی

در این مقاله:

تعریف مسجد

تاریخچه مسجد

اولین مسجد در اسلام

هدف از ساخت مسجد

فضایل ساختن مسجد

فضیلت نماز خواندن در مسجد

مسجد ضرار

تخریب مسجد و گناه آن

تعریف مسجد

مسجد از کلمه عربی سجد گرفته شده است و به معنی محل سجده کردن می باشد هرچند کلمه مسجد معانی دیگری از جمله زمان سجده کردن و خود سجده کردن و غیره را هم شامل می شود. که این بحثهای صرفی در این مقاله نمی گنجد. و چون سجده کردن یکی از بارزترین اعمال نماز است گویا کل نماز را سجده خوانده اند. و در حدیث شریف هم داریم که فرد در هنگام سجده بیشتر از هر موقع دیگری به خداوند نزدیک است.

تاریخچه مسجد

مسجد در میان ادیان الهی جایگاه ویژه ای دارد و تمام ادیان الهی دارای مسجد بوده اند. و قرآن محل عبادت آنها را مسجد نامیده است. در مورد اصحاب کهف می فرماید که گروهی که بر امر چیره شدند گفتند بر روی این غار مسجدی می سازیم. و خداوند در مورد مسجد الاقصی در قرآن کریم سخن گفته اند که این مسجد هم توسط یعقوب ساخته است که قبل از سیدنا موسی و سیدنا عیسی بوده است. و حتی گفته شده که بیت المقدس و کعبه را آدم علیه السلام ساخته است. و نکته حائز اهمیت این است که خداوند بیت المقدس را مسجد الأقصی می نامد یعنی آنجا مسجد است و در ادیان قدیمی هم به مکانهای عبادت مسجد گفته شده است. و در احادیث مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بارها در مورد مساجد قدیم سخن به میان آمده است.

اولین مسجد در اسلام

اما اولین مسجدی که در اسلام ساخته شد، مسجد قبا بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در اولین لحظه ورود به منطقه یثرب که بعدها به مدینه الرسول تغییر نام داده شد، این مسجد را ساخت. و خداوند در مورد آن می فرماید این مسجد بر اساس تقوی بنیاد نهاده شده و در آن مردانی هستند که می خواهند پاک شوند. (لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ) التوبة:۱۰۸

آن مسجد که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن (به نماز) بایستی، در آن مردانی هستند که دوست دارند که پاکیزه شوند، و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

هدف از ساخت مسجد

اما هدف از ساخت مسجد عبادت الله متعال و جمع کردن و متحد کردن مسلمانان و آموزش و پرورش کودکان و بزرگان است. مسجد محل آموزش دینی و نظامی و حل و فصل مشکلات و قضایای مسلمانان در صدر اسلام بود. در مسجد خرید و فروش و اعلام مفقودی اشیا و احشام و به طور کلی بحث های صرفا دنیوی و مادی ممنوع است. بلکه باید مسایل عبادی و مواردی که به نفع عموم مسلمانان و جامعه است مورد بحث و گفتگو و مشورت قرار بگیرد.

فضایل ساختن مسجد

خداوند متعال در مورد فضایل ساخت مسجد می فرماید: (إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) التوبة/۱۸

تنها کسانی مساجد را می سازند و آباد می کنند که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و از کسی جز الله متعال نترسند و امید است که آنان از هدایت شونده گان باشند.

فضیلت ساختن مسجد به قدری است که خداوند متعال انبیای خود را به این کار گمارده است. آدم علیه السلام دو مسجد کعبه و بیت المقدس را تاسیس کرد و یعقوب و اسحاق علیهما السلام در تجدید بنای بیت المقدس با هم همکاری کردند. ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام کعبه و بیت المقدس را تجدید بنا کردند. همچنین سلیمان و داوود علیهما السلام باز بیت المقدس را تجدید بنا کردند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم دو مسجد قبا و مسجد النبی را در مدینه منوره بنا کرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد فضیلت ساخت مسجد می فرماید هرکس برای خدا خانه ای بسازد خداوند برایش در بهشت خانه ای می سازد. هرچند آن خانه اندازه لانه گنجشکی هم باشد خداوند در بهشت برایش خانه ای خواهد ساخت.

فضیلت ساختن مسجد به قدری است که خداوند متعال انبیای خود را به این کار گمارده است. آدم علیه السلام دو مسجد کعبه و بیت المقدس را تاسیس کرد و یعقوب و اسحاق علیهما السلام در تجدید بنای بیت المقدس با هم همکاری کردند. ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام کعبه و بیت المقدس را تجدید بنا کردند. همچنین سلیمان و داوود علیهما السلام باز بیت المقدس را تجدید بنا کردند.

فضیلت نماز خواندن در مسجد

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید هرکس در مسجد نماز بخواند ثوابش ۲۷ برابر کسیست که در خانه خود یا در مغازه خود نماز خوانده است. نماز خواندن در مسجد به حدی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اهمیت داشت که هیچ کس به جز منافقانی که نفاقشان علنی و آشکار بود از شرکت در نماز جماعت در مسجد تخلف نمی کرد. و این بود که پیامبر فرمود: واقعا تصمیم گرفته بودم که به خانه آنها بروم و خانه هایشان را بر سرشان آتش بزنم.

و پیامبر می فرماید به کسانیکه در تاریکی شب

به مساجد می روند برای ادای فریضه های صبح و مغرب و عشا مژده بهشت بدهید.

کسیکه بعد از نماز صبح که در مسجد به جای آورده بنشیند و ذکر بگوید تا آفتاب دربیاید و سپس دو رکعت نماز سنت بخواند اجری همانند عمره کامل دریافت می کند. و صدها و بلکه هزار فضیلت دیگر که برای نماز خواندن در مسجد بیان شده است که در این مقاله نمی گنجد به همه آنها اشاره کنیم.

مسجد ضرار

اما آیا هرمسجدی این فضایل را دارد ؟

فضیلت نماز در مسجد الحرام ۱۰۰ هزار برابر نماز در مساجد دیگر و در مسجد النبی ۱۰۰۰ برابر و در مسجد الأقصی صد برابر دیگر مساجد است. اما نماز در مسجد ضرار حرام بود چون مسجدی بود برای توطئه علیه پیامبر و مسلمانان و لانه ای شده بود برای جاسوسی بر ضد مسلمانان به همین خاطر خداوند متعال دستور تخریب آن را صادر کرد و پیامبر اصحابش را فرستاد تا آن مسجد را بسوزانند. مسجد ضرار بر اساس نفاق، دشمنی درست شده بود که می بایست از بین برود.

تخریب مسجد و گناه آن

اما مساجد دیگری که بر اساس تقوی بنا شده اند اگر تخریب شوند گناهی بس بزرگ و جرمی نابخشودنی است. الله متعال می فرماید: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ۚ أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ ۚ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ   بقرة - الآية ١١٤

و کیست ستمکارتر از آن کس، که مسجد های خدا را باز داشت که در آن نام خدا برده شود، و در ویرانی آنها کوشید؟! شایسته آنان نیست، جز به حال ترس وارد این مساجد شوند، بهره آنان در دنیا خواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است.

و این هم جزای کسانیست که از روی ظلم و به ناحق مساجد خداوند را ویران میکنند و مانع از ذکر نام الله در آنها می شوند. پس باید در این دنیا خواری و رسوایی را بچشند و در قیامت به عذاب دردناک و بزرگی دچار خواهند شد.

متاسفانه این روزها مساجد زیادی به علت جنگ در اقصا نقاط جهان اسلامی توسط دشمنان اسلام و مسجد و مسلمانان تخریب می شود. مساجد بسیار زیبای تاریخی در سوریه آماج حملات هوایی و بمبهای بشکه ای قرار می گیرد و یکی پس از دیگری ویران می شود. مساجد عراق با بمبهای شبهه نظامیان در بصره و حله و بغداد منهدم شد. و در ایران تعداد زیادی از مساجد اهل سنت پلمپ شدند که مصداق منع ذکر خدا در آنهاست. و تعداد دیگر منهدم شدند که مصداق تلاش برای تخریب مساجد است. و ما چشم انتظار مصادیق همان آیه مبارکه هستیم که رسوایی و خواری این جنایتکاران را در این دنیا قبل از قیامت ببینیم.

والسلام علیکم



پرواز در زمان

بازخوانی بخشی از خاطرات من پیرامون شهادت مسجد جامع فیض مشهد و پرپر شدن نمازگذاران و حفاظ قرآن مسجد مکی به مناسبت شکوفا شدن گلی از گل های گلستان اهل سنت ایران

این بخش از خاطراتم را تقدیم مجله «راوی» اولین مجله جامع و آزاد جامعه اهل سنت ایران می نمایم به امید آنکه با تلاش فعالان دینی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی کارشناسان و دلسوزان مان شاهد بارور شدن این نهال خودجوش گشته و ثمرات آن بر همگان ارزانی گردد.



ابراهیم احراری خلف

من و مسجد...

وقتی سخن از شهادت مسجد شیخ فیض مشهد به میان می آید شاهین خاطراتم بر درازای زمان به پرواز درآمده و از اوج بر آنچه گذشته می نگرد گویی همین لحظات قبل شاهد آن بودم با این تفاوت که آگاهی از حلقه های بعدی شیرینی آن لحظات را به کامم تلخ و ناگوار می گرداند!

مسجد در همان اولین مراحل شناختم از اسلام، پناهم در اوج بی پناهی و بی پدری بود! مونس و همدم تنهایی هایم! آرامش و نردبان پیشرفت برای رسیدن به آرزوها! آشنایی در میان هزاران ناآشنا! دیگر امکانات باشکوه، پرکروفر، هیجان انگیز و سرگرم کننده نمی توانست پاسخگوی عطش درونم باشد!...

بله مسجد در نگاهم دیگر یک بنای یاد بود و یا محل اجتماع نبود بلکه پدیده ای فراتر از تصورات بشری و آرمان های انسانی بود! هست و نیستم را با آن می شناختم و با آن پیوند داده بودم، هرچند، گاه غول رخوت و غفلت و گاه غول های تزویر مانع از شنا و غوطه ور شدنم در آن می شدند!

سفربه مشهد...

نهال تازه جان گرفته ایمانم در تابستان ۱۳۶۰ برای دیدار عزیزی به مشهد رفت که در آنجا دوره فنی حرفه ای را می گذراند... خیابان عدل در طبقه دوم خانه ای کوچک اما دلگشا... دوستی دیگر در آن خانه همراه و همکلاسش بود اما از پدری سنی، ملتزم و سخت گیر و مادری شیعی... همسایه ای از همسایگان به جوانان ساده و بی خبر از همه جا کتاب قطور «شب های پیشاور»[(۱)] را هدیه کرده تا شاید به سوی آنچه فکر می کرد حقیقت است آنان را بفریبد. همین امر سبب پایبندی بیشتر این جوانان به عقیده شان شده بود و این شرایط برای من هم این فرصت را پدید آورد که همراهشان به مسجد شیخ فیض برای نماز جمعه بروم. از خیابان عدل، مستقیم به سمت چهار راه لشکر و سپس به سوی ارگ که می رفتیم نرسیده به خیابان خسروی نو از دوکوچه به سوی مسجد شیخ فیض راه داشت. کوچه اول به گنبد[(۲)] سبز رسیده و سپس کمی بالاتر به کوچه مسجد می رسیدیم و کوچه دوم کمی بالاتر بود که مستقیم به مسجد فیض

می رسید.آنچه بیش از هر چیز فکرم را به خود مشغول کرد وجود گنبد سبز که بر قبری بنا شده در فلکه ای خاص بود که نشان از احترام به گنبد بود و خیابان را تغییر شکل داده بودند تا بنای آن خراب نشود و جالب تر در روبروی گنبد سبز آن طرف خیابان سمت شمال شرقی شاهد کلیسایی بودم که همچنان پا برجا بود. نمی دانم آیا هنوز هست یا نه!

اولین نماز جمعه ام در مسجد شهید...

بله گمانم اولین نماز جمعه را در مسجد جامع فیض با امامت مولوی مخدومی[۳] خواندم. فضای مسجد بسیار پرشور و نشاط به نظر می رسید و بساط فروش کتاب و نشریات دانشجویان تربیت معلم در حاشیه کوچه پهن بود. در دو طرف مسجد دو کوچه بود. زمین مسجد و مغازه تقریبا بشکل مثلثی بودکه قاعده آن در جهت خلاف قبله به سمت خانه خامنه ای بود. یکی بن بست که مدرسه ای هم در آن بود و کوچه دیگر در موازات بازار سرشور که به خیابان خسروی نو وصل می شد سمت شرقی خیابان خسروی نو به فلکه آب می رسید که روبروی حرم امام رضا قرار داشت و سمت چپ به خیابان آخوند خراسانی و امتداد خیابان عدل شمالی می رسید بعدها این کوچه بسب آنکه خانه پدری خامنه ای در آنجا و همسایگی مسجد زندگی می کرد کوچه خامنه ای نامیده شد .

آزمون پزشکی و خاطرات کلاس های تابستانی زاهدان ....

تقریبا یک سال و ۴ ماه بعد از آن تاریخ یعنی گمانم دهه اول آبان ۱۳۶۱برای شرکت در آزمون پزشکی که برای اولین بار بعد از تعطیلی دانشگاه ها در انقلاب فرهنگی برگزار می شد به تنهایی به مشهد رفتم. الان دیگر نهال ایمانم کمی جان بیشتر گرفته بود و حماسه ای آتشین را در خود تحت تاثیر دادخواهی های کاک احمد مفتی زاده «ره» و سایر شجاعان اهل سنت حس می کردم. تابستان پرباری را در محضر اساتیدی از فرهیختگان و دلسوختگان اهل سنت در معیت استاد محمد آریانژاد و استاد احمد فاروقی در مدرسه دینی مکی زاهدان گذرانده بودم.

شهید مولوی عبدالملک ملازاده ره[۴] بعد از انحلال شورای شمس به همراه کاک احمد مفتی زاده «ره» و شاگردانش و بسیاری از اعضای اصلی شورای مرکزی سنت همچون مولانا ابراهیم دامنی «ره» و مولانا عبدالعزیز الهیاری «ره» و حاجی محمد رئیسی و اعضای انجمن اسلامی ایرانشهر توسط اطلاعات بازداشت شدند. ایشان بلافاصله بعد از آزادی که به گمانم ۶ الی ۹ ماه طول کشید به همراه مولوی عبدالغفور لشکر زهی[۵] با تشکیل کلاس هایی ویژه اهل سنت برای جوانان تحصیل کرده اهل سنت ایران در حوزه علمیه مکی زاهدان و دعوت سراسری از اهل سنت ایران جان دوباره ای در کالبد مرده اهل سنت دمید. به یاد دارم برای اولین بار با هم وطنان اهل سنتم از ترکمن صحرا، گیلان، تالش، خلخال، کردستان، هرمزگان و استان فارس و سایر شهرهای بلوچستان آشنا می شدم.

فضای کلاس های تابستانی...

کلاس های تاریخ، خلافت، عقیده، جهان بینی

اسلامی توسط علما و اساتیدی همچون مولوی نذیر احمد سلامی، مولوی عبدالرحمن محبی، مولوی عبدالغفور لشکرزهی «ره»، مولوی عبدالملک ملازاده «ره»، مولوی الله وردی، مولوی نظرمحمد دیدگاه و مولانا عبدالحمید و همچنین کلاس های قرآنی کاک امیر عبیدی نیا از شاگردان کاک احمد «ره» فضایی را در حوزه ایجاد کرده بود که گمان نمی کنم حوزه هرگز بعد از آن شاهد چنین فضایی بوده است. بعد از اتمام کلاس ها ملاقات با فرهیختگانی همچون آقای بخشایش از بندر خمیر، آقای ابراهیم جهان دیده از سیب سوران سراوان، حاجی محمد حسین رئیسی از نیکشهر ایرانشهر و استاد محمد آریانژاد از بیرجند، برادران ترکمن و شاگردان استاد قریشی از تالش و بعدها دکتر حیرت سجادی از سنندج و کاک ناصر سبحانی «ره» و مجاهدان عرب که برای جهاد به افغانستان می رفتند بود.. .شب ها گاه تا نزدیک صبح در حیاط مدرسه دینی در آن هوای لطیف شبانه تابستان زاهدان بحث و گفتگو بین مهمانان بود... نمی توانید تصور کنید چه روح و انرژی این جلسات به انسان می داد... بی جهت نبود که این کلاس ها بعد از مدتی با برنامه ریزی اطلاعات توسط ساده لوحانی که از دین و مذهب فقط ظواهر را می دیدند به تعطیلی انجامید هر چند در تابستان های بعد مولوی عبدالملک «ره» سعی کرد با کرایه منازلی در اطراف مسجد مکی کلاس های تابستانی را زنده نگاه دارد اما نه آن رنگ و بو را داشت و نه تداوم یافت.

ادامه شرکت در آزمون پزشکی...

بله برای شرکت در آزمون پزشکی راهی مشهد شدم اتوبوس ظهر پنج شنبه از گاراژ ثلاثه بیرجند به سوی مشهد حرکت کرد هوا بشدت سرد و یخبندان بود شب اتوبوس به گاراژهای نخ ریسی مشهد رسید. همان جا در مسافرخانه ای تختی گرفته و شب را خوابیدم. صبح قبل از نماز برخاسته و به محل آزمون در دانشگاه فردوسی در میدان پارک ملت رفتم. با دوستان همکلاسی و همشهریان اهل سنت در آنجا ملاقاتی داشتیم و برای امتحان به سالن آزمون رفتیم هنوز دستانم سرد و بی جان بود! یکی از آشنایان گفت : تلاش بی خود نکنید کسانی که نظام تایید کند می توانند پزشکی بخوانند پرونده برخی از شما سیاه است. آن شخص خودش در آن زمان از سنی های وابسته به نظام بود. در هر صورت در کشاکش آزمون با سوالی مواجه شدم ! امام علی را چه کسی کشت؟ گمانم یکی از گزینه ها «عمر بن خطاب » بود! تمام روحم آزرده شد به ویژه زمانی که یکی از شرکت کننده ها در پایان امتحان می گفت : من گزینه «عمر» را سیاه کردم.

دومین نماز جمعه ام در مسجد فیض...

جمعه بود و شوق رفتن به نماز جمعه شتابم را به سوی مسجد شیخ فیض زیاد می کرد. بله فضا گرم تر و بانشاط تر از سابق، دوست و استادم محمود حسنی[۶] «ره» ۶ را در جمعی از جوانان در کتابخانه مسجد که در طبقه دوم قرار داشت ملاقات کردم. تا نماز مغرب آنجا بودم و با یکی از همشهریانم حاجی عربی که از بازنشستگان ارتش بود به خانه قدیمی اش در نخریسی رفتیم و شب بسیار سردی را تا صبح پشت سر گذاشته و سپس به تربت جام

به دیدار عمویم ملاعبدالحلیم احراری خلف «ره» و استاد مصطفی اربابی رفتم. در تربت جام حاج سید محمود موسوی «ره» که از اقوام و از روستای آبگرم بیرجند بود مرا به دیدن مسجد قبا که در حال ساخت بود برد و از اذیت وآزارهایی که در این مسیر دیده بود تعریف کرد. حاج مصطفی در آن زمان سرشار نشاط و حماسه و سازش ناپذیری بود.

دیدار با شهید شیخ ضیایی در بندرعباس...

تقدیر من چنان رقم خورد که برای ادامه تحصیل به تربیت معلم مطهری زاهدان رفتم و نزدیک به یک سال و نیم خبر روشنی از مسجد فیض مشهد نداشتم تا آنکه در ۲۸ اسفند ماه ۱۳۶۳ در معیت شهید مولوی عبدالملک «ره» و استاد محمد آریانژاد به دیدار شهید شیخ محمد صالح ضیایی «ره» امام جمعه اهل سنت و مؤسس مدرسه دینی بندر عباس و اوز رفتیم. تعطیلات نوروزی را در خدمت شهید شیخ ضیایی و علمای فارس و هرمزگان بودیم. خاطره ای که نمی توانم فراموش کنم به اولین شب دیدارمان با شهید شیخ ضیایی «ره» برمی گردد.

صبح زود به بندر رسیدیم و در اولین فرصت به مدرسه دینی رفته و با شیخ ضیایی ملاقات داشتیم. ناهار را در مدرسه دینی که ویلایی ساحلی بزرگی بود صرف کردیم. مدرسه دینی متشکل از دو استاد اصلی خود شیخ و یک استاد افغان که صرف و نحو تدریس می کرد بود و در تدریس از طلاب استفاده می شد. در هر صورت برای شام خانه شیخ رفتیم در آنجا سخن از مسجد شیخ فیض و اهمیت آن و ضرورت توسعه اش پیش آمد. شیخ گفت شما مجوزهای توسعه را بگیرید هزینه ساختش با من.

بعد از اتمام شام، شیخ ضیایی «ره» گفت: چون خونه ام کوچک است برای خواب برایتان در همان مسجدی که نماز عشا خواندیم اطاقی در نظر گرفته ام.

مولوی عبدالملک «ره» بلافاصله گفت: شما دیگه چرا شیخ؟! چرا باید چنین خانه کوچکی داشته باشی؟! مگر مردم به شما کمک نمی کنند؟!

شیخ ضیایی پاسخ داد: جناب مولوی از روزی که از مدینه آمدم با هزینه خودم زندگی کردم. روزها در مدرسه دینی درس می دهم و شب ها در دبیرستان. و با حقوق آموزش و پرورش زندگیم را می گذرانم. ضمن آنکه این خانه هم مال من نیست گمانم فرمود: برادر خانمم دید مستاجرم، گفت بیایید اینجا و اجاره ندهید. اما مردم!!! این مردم به من اعتماد دارند و الان در حسابم بیست میلیون تومان از خیرات آنان هست. (در آن زمان یک تویوتای ۲۰۰۰ فول ژاپنی صد و پنجاه تا دویست هزار تومان بود). از روی همین پول گفتم هزینه توسعه مسجد فیض مشهد را بعهده می گیرم.

در آن زمان لابلای گفتگوی آنان به اهمیت بیشتر مسجد فیض در مشهد پی بردم و اینکه آخوندهای شیعه نمی خواهند اهل سنت در مشهد حضور داشته باشند و مسجد فیض نه تنها قلب اهل سنت خراسان بلکه تمام اهل سنت ایران بود.

ادامه تحصیل در دانشگاه فردوسی ...

بعد از بازگشت از سفر نوروزی سال ۶۳ از هرمزگان و استان فارس صفحه جدیدی در زندگیم گشوده شد. تربیت معلم را در خرداد ماه به پایان رساندم و در

مهرماه همان سال برای شروع اولین سال تدریس بصورت رسمی به شهرستان چابهار رفتم. فراز و نشیب هایی را در طی این سال ها پشت سرگذاشتم که خود حکایات جالب و عبرت آموزی در صفحات تاریخ اهل سنت ایران می تواند باشد امیدوارم آن حوادث روزی بر اوراق خاطرات ثبت گردد. (همانگونه که ابتدا گفتم خاطرات و سرگذشت هر اهل سنت ایران برگه ی از کل تاریخ فراموش شده اهل سنت است.) در هر صورت تقدیر چنین رقم خورد که در سال ۶۷ در دانشکده دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد در کارشناسی زبان وادبیات عرب قبول شوم. بسب فعالیت های مذهبی دو سالی بود ممنوع التدریس شده و در کادر اداری مشغول بکار بودم و نمی توانستم در رشته های آموزشی ادامه تحصیل بدهم برای آنکه فرصت ادامه تحصیل از دستم نرود به مشهد رفتم تا در دانشکده ثبت کنم. در این زمان بود که بار دیگر داستان من و مسجد شیخ فیض آغاز گشت. سعی کردم پنج شنبه بعد از ظهر از زاهدان با اتوبوس به سوی مشهد حرکت کنم. اتوبوس ساعت ۸ صبح جمعه به ترمینال مشهد رسید دیگر از گاراژهای نخ ریسی خبری نبود .ترمینال دقیقا روبروی حرم امام رضا در ضلع جنوبی شهر قرار داشت.سوار تاکسی شدم در حاشیه فلکه آب پیاده شدم قدم زنان در جهت غرب میدان در خیابان خسروی نو به سمت مسجد فیض حرکت کرده نسیم روحانی مسجد را در وجودم استشمام می کردم از کوچه بازار سرشور گذشتم تا به کوچه مسجد رسیدم. شیب نسبتا ملایم کوچه مرا به سوی خانه الله می کشاند! ساعت حدود ۹ و نیم صبح بود هم وطنان تربت جامی و خوافی و تایبادی را با عمامه های سفید می دیدم که در مسیر کوچه همراهم هستند بله ساعت نزدیک ده صبح روز جمعه بود هنوز ۲ ساعت تا اذان مانده بود اما فضای پرشور اطراف مسجد و کتابفروش های حاشیه کوچه تصاویر آشنایی را برایت به نمایش می گذاشت.

جالب بود دختران و پسران جوانی را می دیدم که همچون من برای ثبت نام به مشهد آماده بودند و می خواستند تحصیلات عالیه را با تبرک در شرکت نماز جمعه مسجد فیض آغاز نمایند. در کنار درب ورودی دفتر مولوی مخدومی جمعی از علمای خراسان حضور داشتند. سلامی کردم و به سوی طبقه دوم مسجد که کتابخانه و محل اجتماع جوانان بود رفتم جمع پرشوری از دوستان قدیمی و جدید را ملاقات کردم. هنوز آن لحظات با شکوه را بخاطر دارم در گوشه ای از کتابخانه نشستم کاک حمید برادر کردی بود که ظاهرا مسئولیت کتابخانه را به عهده داشت دوستان کرد جدیدی هم مثل من آمده بودند. کاک عطا، کاک لقمان، کاک عرفان، کاک هادی، برادران خوافی، خواجه یحیی دوستان بلوچ قدیمی. این همه صمیمیت و نشاط مرا که چند سال بود در رنج و تبعید و محرومیت و ممنوعیت از تدریس بودم به وجد آورده بود برادر مهربان و میانسالی در کنار ما که او هم در تبعید بود به نام کاک محمد فضای کتابخانه را سرشار از معنویت کرده بود. گویا در کنار اعضای خانواده ام هستم. چنان مشعوف بودم که نفهمیدم چگونه نماز جمعه را خواندم و در معیت ماموستا



کاک محمد به منطقه سیدی مشهد با جمعی از دوستان کرد برای صرف ناهار رفتم... شاید برایتان جالب باشد که هنگام صرف ناهار خجالت کشیدم که نکند مهمان ناخوانده هستم به همین خاطر بگونه ی از خوردن ناهار امتناع کردم در این لحظه کاک محمد دختر کوچکش مائده که تازه غذا خور شده بود در بغلم گذاشت و گفت: حالا که ناهار نمی خوری پس به مائده غذا بده! صحنه خنده داری بود من گرسنه مشغول غذا دادن به مائده کوچولو بودم! بعد از آن تاریخ هر وقت کاک محمد را می دیدم به یاد آن خاطره می خندیدیم... بله همه این خاطرات شیرین به برکت مسجد نورانی شیخ فیض بود... روز بعد در دانشگاه ثبت نام کرده و یکسال مرخصی گرفتم شاید تا سال دیگر ممنوعیت تدریس از جانب هسته گزینش برطرف گردد و به تحصیل ادامه دهم.

شب های مسجد شیخ فیض محمد...

بعد از یک سال تقدیر نیز چنین رقم خورد بالاخره بعد از حداقل ۱۰ جلسه بازجویی توسط دکتر جدید الاسلام در هسته گزینش آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان در شهریور ۱۳۶۸قرار ممنوعیت از تدریس مرتفع شد. بلافاصله همان شب به سوی مشهد حرکت کردم و به در کنج خلوت مسجد شیخ فیض در کنار برادران جماعت تبلیغ جای گرفتم. روزها در شهر به دنبال خانه ی اجاره ای در حد وسع و شب ها خسته و کوفته در خلوتگاه مسجد به راز و نیاز و استراحت... در آن چند شب اعتکاف در مسجد مهمانان متفاوتی را از گوشه و کنار ایران می دیدم که برای نماز و گاه آشنایی به مسجد فیض می آمدند.

خانه ای محقر در خیابان عشقی ۱۴ (جهان آرا) کرایه کردم و سریعا برای انتقال مادر و خواهرانم به زاهدان برگشتم. حالا دیگر مسجد شیخ فیض مکان عبادت و ملاقات برادران هم دل و ایمانیم بود. اعضای هیئت امنا و امام مسجد و دانشجویان فعال و کارمندان و بازاریان همه و همه در کنار هم جهت آبادانی مسجد تلاش می کردند. آنچه بیش از هر چیز وجه تفاوت مسجد فیض با سایر مساجد ایران بود، نقش فعالان خواهران اهل سنت بود و تا کنون نیز این فعالیت در مشهد ادامه دارد، البته به جای یک مسجد در ده ها منزل در سراسر شهر مشهد... من نیز که جان دوباره گرفته بودم با برخی از دوستان کلاس های ترجمه قرآن را در مسجد شیخ فیض و سایر مساجد مشهد از مهرآباد و ساختمان و رضاییه گرفته تا خانه های اهل سنت به صورت هفتگی برگزار کردیم که بعدها تا سال های سال توسط سایر برادران ادامه یافت. هرچند برادران حزبی همیشه به عناوین مختلف سعی در اخلال کلاس ها و یا دلسردی دوستان و یا تعطیل کلاس ها داشتند! جالب آنکه به برادری که بعضا نقش استاد کلاس های ما را داشت و قرآن را تفسیر می کرد بار بار گفته بودند با امثال ابراهیم راه نروید و همکاری نکنید زیرا خطرناک هستند و شاگردان مولوی عبدالملک ملازاده می باشند و این ها حکمت و دعوت ندارند و ما ریشه و برنامه و تنظیم داریم! جالب تر آنکه افرادی هم در پوشش نمایندگی از برخی بزرگان سعی در تهمت زدن های متعدد به ما و مولوی عبدالملک برآمدند! یادم

هست برادری که فرهنگی بود و مدت ها در کلاس ها همراهمان بود و فرد سخنور و جسوری بود ناگاه برای مدتی ارتباطش قطع شد بعدها برایم در خلوتی دور از چشم اغیار گفت که چگونه کتاب هایش توسط اطلاعات سرقت شده و از وی خواسته اند نقش خبرچین را بازی کند! بعد از چند سال نیز یکی از اقوام دور که هنوز دستی در کاسه اطلاعات دارد در جلسه خانوادگی حلالی طلبید گفت در زیر شکنجه از وی قول همکاری برای تعطیلی کلاس ها و خبرچینی را گرفته بودند! سرانجام متوجه شدیم سرنخ همه کارشکنی ها به اطلاعات و وابستگان آنان ختم می شد...

مسجد شیخ فیض باطل کننده سحر افسونگران...

آنچه که هرگز نمی توانم از خاطر ببرم نقش ویژه مسجد شیخ فیض در خنثی کردن نقشه های آخوندهای شیعه و حاکمیت در سنی زدایی وشیعه کردن دانشجویان خارجی بود. ممکن است فردی بگوید چگونه؟!!!

آیت الله خامنه ای چند سال قبل سفری به چین داشت و تعدادی دختر و پسر جوان را برای تحصیل به جامعه رضوی مشهد آورده بود و تلاش بسیاری در جهت انحراف ذهنی آنان و کاشت تخم کینه نسبت به خلفای راشدین و صحابه کرده بودند...

از قضا بعد از چند سال یکی از نمازگزاران مسجد فیض چند تن از آنان را در اداره پست می بینند و آشنا می شوند و این آشنایی سبب رفت و آمد آنان به مسجد فیض گردید و بسیاری از ابهامات بر طرف و همه رشته های آخوندها پنبه گشت.

در آن زمان رایزن فرهنگی ایران با رابطه ای که با اخوان المسلمین سودان و دکتر حسن ترابی (ره) گرفته بود تعدادی از جوانان دختر و پسر سودانی را در دانشگاه های ایران بورسیه کردند که سهمیه مشهد در آن سال ۳۱ دانشجو بود و تلاش زیادی برای شیعه کردن آنان صورت می گرفت که الحمدلله این بار نیز بافته هایشان رشته گردید هر چند افرادی را فریب داده بودند به خصوص فردی به نام طارق که بعدها معروف به طارق شیعه شده بود!

همچنین تعدادی از جوانان اهل سنت لبنان را که وابسته به جنبش توحید شیخ سعید شعبان (ره) بود را برای تحصیل به ایران آورده بودند. یکی از این جوانان فردی به نام فواد، که در ابتدا سنی صوفی متمایل به شیعه بود که در کلاس ها و جلسات مسجد فیض موحد گردیده و سبب آگاهی شیخ سعید شعبان (ره) از دروغ های آخوندها شد و ارتباطش را برای همیشه با جمهوری اسلامی قطع کرد. جالب آن که هنگام شهادت مسجد فیض، فواد یکی از دستگیر شده هایی که در مسجد معتکف بود تا مانع شهادت مسجد گردند.

آن سال ها مصادف با فروپاشی اتحاد جماهیر شوری و تجزیه آن کشور و استقلال کشورهای آسیای میانه بود چون غالب کشورهای نزدیک مثل ترکمنستان و تاجیکستان مسلمان سنی بودند و ایران نیز از طریق راه اندازی بازارچه آزاد منطقه سرخس سعی در سنی زدایی در کشورهای تازه آزاد شده و ناآگاه با مبادی اسلامی داشت که باز تجار اهل سنت و وجود مسجد شیخ فیض مانع بزرگی برای اهداف شوم حاکمیت شیعه گردید.



از آن طرف وجود مهاجران افغان در شهر مشهد و حضورشان در مسجد شیخ فیض خاری برنده در چشم آخوندهای فرقه گرا محسوب می شد. وجود کنسولگری عربستان سعودی و پاکستان و حضور دیپلمات ها در نماز جمعه شیخ فیض بر شدت عصبیت حکومت مذهبی آخوندها می افزود...

محل تلاقی کاروان های حج اهل سنت شرق و جنوب و شمال ایران...

یک نکته که در آن سال ها همیشه برایم ارزنده بود حضور کاروانیان حج و عمره اهل سنت از مناطق شمالی و جنوبی و بلوچستان و شهرهای استان خراسان در مشهد و تشکیل کلاس های آموزشی قبل از زیارت و ملاقات حجاج و علمای نقاط مختلف در مسجد فیض بود و احناف با توجه به زمان حرکتشان برای حج که مدینه آخر بودند به ناچار از مسجد شیخ فیض احرام می بستند که این صحنه بستن احرام صدها و گاه هزاران در مسجد شیخ فیض و سخنرانی علما و حضور فرشته گونه شان در خیابان ها و کوچه ها و هتل های اطراف فضای بسیار معنوی و دل انگیزی را ایجاد می کرد که گاه شاهد بودم زوار مشهدی و همسایه از زن و مرد به تماشای این صحنه روح افزا می آمدند و چه بسا برخی در فضای معنوی سراسر گریه و مناجات با اهل سنت همراه می شدند تا از این برکات بهره مند شوند.....

حتی در یکی از نمازهای جمعه که حجاج حضور داشتند و علمای اهل سنت از مناطق مختلف کشور شرکت داشتند جمعیت به اندازه ای بود که کوچه و خیابان های اطراف جا برای نماز نبود یکی از علما با لحن حماسی و دردمندانه سخن می گفت به گونه ی که حضار غرق گریه شده بودند. فواد لبنانی و خالد سودانی که در دو طرفم بودند چنان متاثر شده بوده اند که نمی توانستند جلوی شوق خود را بگیرند...

شیخ فیض و تلاقی معاودین عراقی و کردهای مهاجر

در دوران هشت سال جنگ با عراق تعداد زیادی از عراقی ها از کردها و عرب ها به ایران مهاجرت کرده بودند به ویژه شهر مشهد یکی از مراکز مهم حمایتی در ایران بود و بسیاری از نیروهای مجلس اعلای عراق وابسته به حکیم در مشهد زندگی کرده و در آنجا آموزش های نظامی را می دیدند همچین افرادی از اقلیم کردستان عراق از نیروهای طالبانی و بارزانی و برخی هم از مهاجران قبل از انقلاب بودند. طبیعتا کردهای اهل سنت و در میان عرب ها هم تعدادی سنی وجود داشت. هم اکنون هم در بهشت رضا مشهد قطعه های خاصی اختصاص به آنان داشته بویژه نیروهایی از مجلس اعلای عراق که در عملیات شاخ شمیران در کمین نیروهای صدام کشته شدند.در مجموع باز مسجد شیخ فیض نقش محوری خویش را حفظ کرده بود بخصوص در هنگام همایش ها و جلسات که بسیاری از شرکت کنندگان برای ادای نماز جماعت به آنجا می آمدند.

به یاد دارم دو تن از اساتیدم که در جامعه رضویه هم درس می دادند به نام یحیی سودانی واستاد

طایی که از شیعیان عراق بودند بارها از من در باره اهل سنت مشهد و گاه از حضورشان در شیخ فیض و ارتباط با اساتید سنی سخن می گفتند. واینکه از اهل سنت متاثر شده و بیان می کردند شیعه ایران شیعه نیست بلکه صفوی و مجوسی و فرقه گرا هست...

مسجد شیخ فیض و حضور اساتید دانشگاه ها و پزشکان..

شهر مشهد همانگونه که توانسته بود بسبب دانشگاه های قدیمی و مطرح پذیرای بسیاری از هم وطنان باشد که بالطبع درصدی از میان آنان از جوانان اهل سنت بود همچنین جمع کثیری از اساتید رده بالای دانشگاهی و پزشکان متخصص اهل سنت را در خود جای داده بود که همین حضور جمعیت قابل توجه تحصیلکردگان اهل سنت آن هم در سطوح عالیه به فضای علمی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مسجد شیخ فیض رنگ و بوی اثر گذاری را بخشیده بود و گاه شاهد سخنرانی اساتید دانشگاه در روزهای جمعه و اعیاد بودیم...

اساتیدی همچون پروفسور محمد فاضلی، پروفسور وثوق، پروفسور سعیدی و استاد شهری و پزشکانی متخصص و قدیمی همچون دکتر عبدالرووف احراری و... افراد دیگری که الان حضور ذهن ندارم وزنه ای برای اهل سنت مشهد بویژه مسجد شیخ فیض به شمار می رفتند...

مسجد شیخ فیض و لشکر ۸۸ و نیروی انتظامی...

شاید یکی از کلیدی ترین امتیاز مسجد شیخ فیض در مشهد حضور چشمگیر اهل سنت در کادرهای نظامی لشکر ۸۸ و نیروی انتظامی که شکل گرفته از شهربانی، ژاندارمری و کمیته است، می باشد.

به ویژه بعد از انقلاب بسیاری از اهل سنت که در گارد جاویدان و لشکر گارد در تهران شاغل بودند خودشان را به مشهد منقل کردند و بسیاری از آنان نیز در رده های امرای ارتش قرار داشتند زیرا اهل سنت خراسان و بخصوص بیرجند در قبل از انقلاب توانسته بودند در سطوح مختلف نظامی راه پیدا کنند تا جایی که بسیاری از آنان در مشهد در رده های فرماندهی مشغول به خدمت بودند. و حضور نظامیان اهل سنت در زمان جنگ در جبهه ها و شهید و جانباز شدن آنان وزنه ی اجتماعی و سیاسی اهل سنت را در مشهد سنگین تر کرده بود و بخش بزرگی از این امتیازات شامل مسجد شیخ فیض می شد .تصور کنید روزی را به یاد می آورم که امرا و سرهنگ ها و افسران و درجه دارانی از اهل سنت در نیروی انتظامی و لشکر ۸۸ برای مراسمی در مسجد شیخ فیض شرکت کرده بودند که خود این صحنه نشان از اهمیت این مسجد در ایران داشت.

مسجد شیخ فیض و تجار اهل سنت...

به همین صورت حضور چاه داران بزرگ تربت جام و سرخس و تایباد و خواف و تجار اهل سنت و مهندسان از مناطق مختلف ایران از بلوچستان و خراسان جنوبی و کردستان گرفته تا ترکمن صحرا نشان دیگری از عظمت مسجد شیخ فیض و خود کفایی اقتصادیش بود... همین توان اقتصادی اهل سنت هست که امروز توانسته بیش از ۵۰ خانه بزرگ را در مناطق مختلف مشهد خریداری کرده و نماز های جماعت

و تراویح را هر چند پنهانی برگزار نمایند... در واقع مسجد شیخ مشهد دانشگاه و مرکزی بود که توانایی مدیریت اهل سنت ایران را داشت. تصور کنید سیل جمعیت زوار و مسافران که بسبب اماکن تاریخی و آب و هوای مشهد سالیانه به این شهر سرازیر می شوند و وجود بیمارستان های مجهز، سبب مرکزیت مسجد شیخ فیض برای اهل سنت و دلگرمی و اتحاد آنان بود. در تابستان به ویژه در روز جمعه شاهد تنوع قومی نماز گزاران اهل سنت در مسجد بودیم و اینکه امکان شرکت خانم ها در نماز جمعه فراهم بود فضای معنوی و روحی و ایمانی خانواده ها تقویت، و با هم آشنا شده و سبب رونق کلاس های قرآن و عقیده و احکام می گردید...

توسعه مسجد شیخ فیض و شکوه نمازگزاران...

اهل سنت مشهد هر روز به مسجد فیض الفت و انس بیشتری می گرفتند فعالیت های فرهنگی و اجتماعی اشکال منظمی به خود گرفته بود و درکنارش مساجد رضاییه به امامت مولانا یوسف نیازی توانسته بود خلاء موجود در منطقه رضاییه را پر نماید و نقش بازوی دعوی مسجد فیض باشد همچنین مسجد منطقه مهرآباد و مسجد و مدرسه منطقه ساختمان، هر کدام مکملی برای مسجد فیض به حساب می آمدند، در واقع مسجد جامع فیض در مشهد قلب تپنده سایر مساجد در حاشیه و روستاهای اطراف بود و شریان ارتباطات و نسیم ایمانی را به همه اطراف و اکناف می رساند. همین امر سبب شده بود که نمازگزاران با همکاری هیِئت امنا زمین پشتی مسجد را خریداری کرده و بنایی بزرگ را در چند طبقه طراحی نموده و مجوزهای لازم را از دوایر مربوطه بگیرند و کار را شروع نمایند. بنایی بسیار مستحکم و بتونی با ستون هایی قوی، سر به آسمان برافراشته بود! حالا سقف پارکینگ زده شده بود و مردم به جای تجمع در خیابان و کوچه های اطراف روی سقف پارکینگ که بصورت زیر زمینی بود نماز می خواندند. با وجود این بنا نیمه ساخت که بسیار بزرگ هم بود و اهل سنت جدا از داخل مسجد قدیمی در زیرزمینی پارکینگ و روی سقف پارکینگ در روزهای جمعه و اعیاد به نماز می ایستادند اما هنوز صفوف نماز به کوچه ها و خیابان کشیده می شد این حالت شرایط بسیار دلپذیر و باشکوهی را پدید می آورد جمعیتی یک دست و یک پارچه که فقط الله را می خواندند و فقط برای او کرنش می کردند! و آنگاه که نماز جمعه و عید به پایان می رسید سیل انبوه جمعیت تمام خیابان های اصلی و فرعی را پر می کرد , از هر سو که می نگریستی و از هر جهت جمعیت اهل سنت را می دیدی که از چشمه خروشان شیخ فیض خارج می شدند!

برهم خوردن آرامش اهل سنت مشهد...

جغدان سیاهی و تاریکی که توان نورافشانی خورشید در آسمان مشهد را نداشتند، دست به اقدامات بازدارنده در ادامه ساخت قسمت جدید مسجد فیض زدند و هر روز مانع تراشی جدیدی و بهانه ای بنی اسرائیلی! نمازگراران که غالبا از افراد تحصیل کرده و صاحبان مشاغل بودند در صدد رفع موانع پدید آمده براساس قوانین موجود برآمدند و توانستند جلوی هجمه خفاشان را گرفته و صدایشان را برای مدتی خاموش نمایند... اما این

عقده گشایی جغدان شوم ادامه یافت و چندین بار درهای ساختمان را از جا کندند و ربودن! حال زمان اعتراض و شکایت بود اما کو گوش شنوا! مدتی نگذشت که نامه ی خطاب به آقای الهیاری یکی از اعضای هیئت امنا مبنی بر قلع و تخریب مسجد شیخ فیض ارسال شد!!!

خدای چه می شد کرد همه نگران بودند. سرتاسر کشور اهل سنت مثل آب داغ به جوشش آمدند یکی از نمایندگان اهل سنت کردستان در خطابه علنی و نامه ای رسمی به این امر شیطانی اعتراض کرد... علمای خراسان و فعالان هر کس بدنبال راهی برای ابطال حکمی غیر قانونی و غیر شرعی... جلسات پی در پی در اطلاعات و استانداری... بررسی موارد فقهی آن در مراکز دینی اهل سنت و نشست علما در شهرهای مختلف...

خفاشان تاریکی و جغدان شوم ظاهرا ساکت شدند اما اضطراب و نگرانی تمام پیکره جامعه اهل سنت را در برگرفته بود به ویژه اهل سنت شهر مشهد و دست رو به آسمان به دعا و ناله...

تغییر هیئت امنا و امام جمعه مسجد فیض...

برخی از عالمان اهل سنت را از شهرهای تربت جام, تایباد خواف و... را برای حل مشکل به استانداری مشهد فرا خواندند... بعد از جلساتی عملا هیئت امنا از تصمیم گیری خارج و مولوی مخدومی امام قدیمی مسجد از امامت جمعه برکنار شد و قرار بر این شد که مولانا موسی کرمپور امام مسجد مهرآباد که ایشان نیز بارها زیر فشار و بازجویی های اطلاعات بود، امامت جمعه شیخ فیض را بعهده بگیرد البته اول بصورت یک هفته در میان و کم کم بصورت دائمی!

عملا اتحاد و انسجام فعالان مسجد به نوعی شالوده اش از هم پاشید و این همان فرصتی بود که تاریک پرستان بدنبالش بودند به نوعی دلخوری هایی هم در میان برخی از فعالان قدیمی شکل گرفت و دلسردی در ادامه کار توسعه مسجد پیدا شد! البته نقش احضارهای اطلاعات و تهدید برادران بسیار کلیدی و اساسی بود.

رویاهای شیطانی سیه دلان آنگونه که می پنداشتند تعبیر نشد...

ارداه الله حکیم بر آن شد که نام مولانا موسی کرمپور این عالم مظلوم و غریب به درازای تاریخ اهل سنت ستم دیده با مسجد مظلوم و غریب شیخ فیض مشهد همراه و هم نام گردد! بگونه ای که هرگاه نامی از مسجد فیض برآید نام شهید مولانا موسی جگرها را بسوزاند و آن زمان که سخنی از مولانا موسی کرمپور به میان آید داغ شهادت مسجد فیض بر قلب ها بنشیند و آنان را به فغان آورد... کارگزاران آیت الله خامنه ای چنین پنداشتند که با این انتصاب و عزل و حذف، اهل سنت مشهد و مسجد فیض یتیم خواهد شد! هر چند روزهایی هم رویایشان بر سر زبان جاهلان فرصت طلب و بیمار در تعبیر قرار گرفت و گوش هایی هم آن را شنیدند و پر و بال داده و به پروازش در آوردند! اما حکمت الهی چنین رقم خورد که بذر مستعد در خواستگاه مناسب فرود آید و به سرعت جوانه زند و پر و پال بگیرد و سایه آن بر مسجد و اهل سنت مشهد عزت و شکوتی دوباره بخشد.

مولانا موسی که هم جوان و هم دردمند و از دوستان اولین اعدامی اهل سنت، شهید قدرت الله جعفری بود و از طرفی بسبب بازجویی و بازداشت های مکرر به عمق کینه و شیطنت سربازان تاریکی بخوبی آگاه بود، به خوبی از پتانسیل موجود در مسجد شیخ فیض و نمازگزاران آن بهره جست. نمازهای جمعه و نفس گرم و جذاب و نمازهای تراوایح و قیام های شبانه و سفره های افطاری و سحر در کنارش جلسات سخنرانی حماسی و ایمانی ویژه جوانان و کلاس های درس روزانه و تشکیل جلسات قرآنی حیات جدید و امید بخشی به مسجد و زندگان در آن داده بود.

فرمانروایان سیاهی و وحشت که زمان تنفسی را برای رسیدن به اهداف شیطانی شان ایجاد کرده بودند نا گاه پرتو نور ایمان که در مسجد فیض هر لحظه فرا گیرتر شده و اهل سنت مشهد را بیدارتر و آگاه تر می کرد غافل گیرشان کرد و از ترس اقتدار این شوکت ایمانی دست به یک سری رفتارهای عجولانه و شتاب دار زدند... بلافاصله مجددا طرح تخریب مسجد فیض را مطرح کرده و ارتباط با برخی از عالم نمایان مزدور و ترسوی اهل سنت را بیشتر کردند و نامه ها و تاییدهایی مبنی بر مجوز شهادت مسجد فیض مخفیانه از آنان گرفتند.

مولانا موسی به مجرد آنکه متوجه این شتابزدگی و جنون آنان شد بلافاصله نامه هایی به مراکز دینی اهل سنت ایران در همه استان ها ارسال کرد و جهت حکم شرعی شهادت مسجد طلب استفتا نمود و آنان را از نقشه های شوم جغدان و خفاشان تاریکی آگاه ساخت که خود حدیث مفصلی است که بهتر آن است شرح آن را در کتاب فریاد مسجد شیخ فیض که تالیف ایشان است بخوانید..

وداع با مسجد جامع فیض مشهد و برگشت به زاهدان

همچون طللوع و غروب خورشید، دوران تحصیل در مشهد به پایان رسید و رخت بازگشت به زاهدان را بستم و با مشهد و مسجد جامع شیخ فیض و دوستان وداع کردم بعد از زندگی بیش از سه سال در مشهد، کنار عزیزانی که هر کدام کتابچه ای از خاطرات و تجارب بودند خود را برای فعالیتی جدید در سطحی بالاتر و منظم تر آماده می کردم. متاسفانه حالا به نوعی تفکرات حزبی و انحصار گرایانه در جامعه اهل سنت که تا قبل از آن تجربه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی را مشابه آن چه در کشورهای اسلامی می گذشت تجربه نکرده بود، شروع به جدا سازی فعالان اهل سنت در طیف های مردمی کردا... امیدوارم روزی بتوانم با دقت و بدون بغض وحسد با استناد به شواهد عینی و واقعی به تفکرات شکل گرفته در جامعه اهل سنت و عوامل فکری و سازمانی و علل آن در کنار مدیریت و مهندسی آنها توسط وزارت اطلاعات بپردازم تا زنگ خطری برای نسل های آینده مان باشد که بقول **مولانای رومی:**

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست

سرانجام در مهرماه ۱۳۷۱ به شهر زاهدان به میان خانواده، اساتید، بسیاری از اقوام و دوستان قدیمی بازگشتم اما جای شمسم خالی بود !!! خورشیدی

که در پرتو نور کردار و گفتارش جانم تازه می گشت و با حرارت ایمان و حماسه اش خویش را در سرمای کشنده بی تفاوتی و جهل حاکم و استبداد رایج گرم می کردم و امیدهای آینده ام را با اندیشه ها و آرزوهایش گره زده و آویزه قلبم می کردم! استادی و برادری که هرگز قدرش را ندانستیم! چون با لباس غرور و تکبر و خودنمایی خود را به نمایش نمی گذاشت و بر بالای مجالس نمی نشست و دست و پاهایش را در عرصه بوسه فریب خوردگان قرار نمی داد و ظاهری چون عابدان قصه ها ی خیالی نساخته بود و مدعی حزب و فرقه ای جدا از اهل سنت نبود، در واقع عبدی از عباد الله بود و بس.

بله مولانای شهید عبدالملک ملازاده این اسطوره شجاعت، علم ودانش، فصاحت، تواضع و فروتنی، جهاد و مبارزه، زاهدی راستین، غمخوار امت و ملت و ثمره فریاد دلسوزان اهل سنت ناچار به هجرت به غربت شده و با پای پیاده و تنها و مظلوم تر از مظلومان تاریخ سرزمین مادری را رها کرده بود به امید یافتن راه و یا روزنه ای برای تاباندن نور حقیقت بر تاریکی های جهل حاکم و بیان محرومیت ها و تبعیض های حاکم بر جامعه اهل سنت ایران و یافتن یاورانی که یاریش نمایند.

در هر صورت جای خالی مولانا عبدالملک (ره) در جای جای زاهدان و استان و کشور حس می شد. تصمیم گرفتم با تجربه و دانش اندکی که در سال های زندگی در مشهد داشتم در زاهدان به فعالیت های آموزشی و دعوی ام ادامه دهم. به خصوص که دکتر عبدالرحیم ملازاده بعد از پایان تحصیلات به زاهدان بازگشته بود تا بتواند تجربه ها و دانشش را به میدان آموزش و دعوت و تبلیغ عرضه نماید.

هرچند اعدام دو تن از اساتید و نخبگان جامعه اهل سنت، استاد قدرت الله جعفری و استاد ناصر سبحانی و در بند بودن کاک احمد مفتی زاده و شیخ احمد سیاد و تبعید برخی دوستان را در کارنامه جامعه اهل سنت ایران داشتیم، تصمیم چنین گرفته شد که با حرکتی آرام و روشی بدون تنش مشابه آنچه شیخ صالح ضیایی در جنوب کشور تجربه کرده بود را به محک تجربه بگذاریم از آن طرف دکتر ملازاده در کنار مولانا نذیر سلامی و مولانا عبدالغفور لشکرزهی (ره) و مهندس باقر کرد و تعدادی از فرهیختگان به دنبال راه اندازی دانشگاه اسلامی غیر انتفاعی مشابه دانشگاه های کشورهای عربی در جهت تحولی جهشی در سیستم آموزش سنتی حاکم بر مدارس استان و کشور بودند، هر چند موانع و مشکلات و شرایط فرهنگی و روحانیت حاکم بر استان هنوز آمادگی چنین تحولی را به آسانی نداشت.

در هر صورت زمان به سرعت در حال گذر بود و یک سال به این صورت گذشت و هر کس سرگرم تلاش در مسیر آن چه فکر می کرد صحیح است، بود. بسیاری از کسانی که انتظار می رفت زنده تر و بیدار تر باشند در قفس تعصب و ارتجاع و خود فریبی در خدمت طاغوت ولایت فقیه و چپاول مال و ایمان ملت ساده و مسحور گرفتار بودند و دیگران را به سبب پرواز از قفس متهم به شکستن عرف و تقالید حاکم می کردند!!!

دارالافتا دارالعلوم مکی زاهدان و مفتی خدانظر

در این گذر زمان شاهد وفات مظلومانه کاک احمد مفتی زاده بعد از خروج از زندان بر بستر بیماری بودیم، هرچند انعکاس وفات این قهرمان و اسطوره مقاومت اهل سنت در زندان ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی در کردستان گسترده بود اما متاسفانه بسبب استبداد ولایت فقیه و جهل بسیاری در سایر مناطق اهل سنت چندان انعکاسی نداشت حتی از گفتن یک تسلیت در منابر بر ایشان دریغ شد!!!

باز می گردیم به اخبار مسجد شیخ فیض مشهد و شتاب خالقان خرافات و فرقه گرایی در زمینه چینی برای تخریب و شهادت مسجد، اخبار توطِئه شب پرستان دشمنان خانه خدا به سرعت در سرتاسر ایران پخش شد. نگرانی و اندوه دلسوزان اهل سنت را در بر گرفته بود، هر جا می رفتی سخن از یافتن راه حلی برای جلوگیری از این فاجعه بزرگ صحبت مجلس بود. متاسفانه عوامل متعددی نقش های خود را بازی کردند تا اخبار آن گونه که بود به میان مردم ستمدیده اهل سنت پخش نگردد و با نشر شایعاتی که علما و نمایندگان در حال مذاکره و حل مشکل حکم تخریب مسجد جامع فیض مشهد هستند و مسئولان حکومتی هم، همکاری لازم را انجام خواهند داد، خشم عموم مردم را فرو خوابانیدند و اگر صدایی برای اعتراض بلند می شد بلافاصله در حلقوم خفه کرده و بی اثر می گردید!!!

گمانم در یکی از عصرهای ماه مهر یا آبان ۱۳۷۲ بود که طبق عادت معمول به دیدن برخی علما و اساتید مدرسه مکی زاهدان رفتم، از سال ۱۳۶۰ که زاهدان آمده بودم غالبا شاهد نشستن برخی از علما و فرهیختگان اهل سنت در زیر سایه درختان باغچه وسط مدرسه مکی و یا در کنار آن بودم و به ویژه زمانی که مولانا عبدالعزیز ملازاده (ره) اگر در حلقه نشست حضور داشت فضای معنوی و پرباری را شکل می داد. طلاب در حیاط مدرسه در حال استراحت با دوستان و همکلاسی هایشان بودند ضمن آنکه روح معنویت این حلقه های علما بر آنان اثری مثبت و سازنده می گذاشت. گهگاهی مولانا عبدالعزیز چشمش به یک طالب می افتاد صدایش می زد و سوالاتی از درس و منطقه اش می پرسید و با اسلوبی بسیار حکیمانه تشویق و نصیحتش می کرد. هر چه تلاش می کنم نمی توانم آن روح زیبای حاکم را بر حلقات و مدرسه را به تصویر قلم بکشم.

در این گذر زمان شاهد وفات مظلومانه کاک احمد مفتی زاده بعد از خروج از زندان بر بستر بیماری بودیم، هرچند انعکاس وفات این قهرمان و اسطوره مقاومت اهل سنت در زندان ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی در کردستان گسترده بود اما متاسفانه بسبب استبداد ولایت فقیه و جهل بسیاری در سایر مناطق اهل سنت چندان انعکاسی نداشت حتی از گفتن یک تسلیت در منابر بر ایشان دریغ شد!!!

زمانی که وارد مدرسه مکی شدم با کمال تعجب دیدم کسی در حیاط مدرسه ننشسته و به نوعی سایه غم بر فضا حاکم است! پرسان پرسان به دارالافتای مدرسه رسیدم، جمعی از اساتید مولانای محبوب و پدری دلسوز مفتی خدانظر (ره)، مولانا عبدالحمید،

مولانـا نذیـر احمـد تنـی چنـد از تحصیـل کـردگان بلـوچ در اتـاق بودنـد و مجموعـه ای از کتـب فتـاوی در اطرافشـان و یکـی از علمـای جـوان هـم قلـم بـه دسـت در حـال یادداشـت نکاتـی بـود کـه بـه وی گفتـه مـی شـد! سـلامی بـه جمـع کـردم و در گوشـه ای از اتـاق کـه کنـار پنجـره روبـروی قفسـه هـای کتـاب نشسـتم تـا دقایقـی مـات و مبهـوت بـودم و متوجـه نمـی شـدم چـی شـده! کـم کـم متوجـه شـدم بدنبـال جمـع آوری فتواهایـی از کتـب شـیعه و سـنی در بازسـازی و تخریـب مسـاجد هسـتند! حـالا نگرانـی و انـدوه بـر مـن هـم غلبه کـرده و فقـط نـگاه مـی کـردم و هیـچ نمـی گفتـم! عـادت معمولـم چنیـن نبـود سـکوت کنـم ولـی بغـض گلویـم را مـی فشـرد و نفسـم تنـگ شـده بـود.

هرکـس راه حلـی پیشـنهاد مـی کـرد و مفتـی خدانظـر (ره) سـخت در حـال تنظیـم مقالـه ی بـرای ابطـال حکم تخریـب مسـجد شـیخ فیـض بـود تـا هرچـه سـریعتر مولانـا عبدالحمیـد بـه نمایندگـی از جامعـه احنـاف بلوچسـتان بـه تهـران و خراسـان ارسـال نماینـد بـه ایـن امیـد کـه شـاید ایـن خفاشـان و دیوهـای دشـمنان خانـه خـدا را از اقـدام بـه شـهادت مسـجد فیـض مشـهد بـاز بدارنـد. گهگاهـی زمزمـه هـای مرمـوزی از دوسـتانی کـه امیـد رسـیدن بـه پسـت و مقامـی داشـتند بـه گـوش مـی رسـید کـه مـی گفتنـد: مولانـا بـه مصلحـت نیسـت خودمـان را درگیـر مشـکلات خراسـان کنیـم زیـرا تخریـب مسـجد احـکام حکومتـی اسـت و امثـال ایـن سـخن هـا... الحمـدلله صداهـا و آواهـای مسموشـان چنـدان اثـر گـذار نبـود... سـرانجام مقالـه تدویـن شـده و بـرای سـران حکومـت و مسـئولان اسـتان خراسـان و علمـای خراسـان ارسـال شـد. نتیجـه فتاواهـا بـر عـدم تخریـب مسـجد شـیخ فیـض بـر اسـاس ادلـه شـرعی کتـب معتبـر شـیعه و سـنی بـود و اینکـه دولـت بایـد احـکام قلـع بنـای مسـجد را کـه شـهرداری مشـهد بـه هیئـت امنـای مسـجد فیـض داده بودنـد لغـو کننـد. در واقـع ایـن مقالـه و فتـوای مولانـا خدانظـر (ره) سـبب خنثـی شـدن نامـه هـا و نوشـته هایـی بـود کـه وزارت اطلاعـات از برخـی علمـای مـزدور و بعضا فریـب خـورده اهـل سـنت خراسـان مبنـی بـر جـواز تخریـب مسـجد جامـع فیـض داده بودنـد گردیـد.

بلـه مجـددا فضـای جامعـه اهل سـنت ظاهـرا آرام گشـته بـود و همـه خوشـحال بودنـد کـه علمـا و نمایندگانشـان در مجلـس پیگیـر ایـن مشـکل بـوده و بـزودی حکـم صـادره لغـو خواهـد شـد.

تهدید علما و فعالان اهل سنت خراسان....

در حالـی کـه بـا شـروع بهمـن ۱۳۷۲ فضـای ایـران برای جشـن هـای دهـه انقـلاب حاضـر مـی شـد، مـوج احضار و بازجویـی و تهدیـد علمـای اهـل سـنت خراسـان بـه ویـژه شـهر مشـهد بصـورت فراگیـر آغـاز شـد! هـر فردی را بـه بهانـه ای احضـار و بازجویـی و تهدیـد و سـرانجام وادار بـه سـکوت مـی کردنـد! هنـوز کسـی نمـی دانسـت بـرای چـه بایـد سـکوت پیشـه کـرده و غیـر رسـمی خانـه نشـین گـردد ! امـا رعـب و وحشـت را در کلام و رفتـار بسـیاری مـی توانسـتی بـه راحتـی ببینـی ... اتهامـات متعـدد متوجـه تـک تـک افـرادی کـه ممکـن اسـت روزی بتواننـد تحرکـی و یـا اعتراضـی داشـته باشـند شـده بـود و از همـه مهـم تـر تهدیـد اعضـای خانـواده و آینـده شـغلی و... .بسـیاری را منفعـل سـاخته بـود! تـا جایـی کـه مولانـا موسـی کرمپـور را هـم بـه لطایـف الحیـل از شـهر مشـهد دور سـاخته بودنـد! بلـه

فقط وحشت بر خراسان حاکم بود اما کسی نمی دانست چه شده و چه خواهد شد...

شب هولناک و احضار امامان جمعه اهل سنت خراسان در وزارت اطلاعات...

بنا بر آنچه که بسیاری بعدها سعی در انکار آن داشتند عصر یازدهم بهمن ۱۳۷۲ امامان جمعه اهل سنت خراسان از بیرجند تا تایباد توسط وزارت اطلاعات به دفتر استانداری یا یکی از خانه های امن فرا خوانده شده بودند همه منتظر بودند که داستان چیست؟!!!... حضور سران بلند پایه امنیتی و کشوری در جلسه و ضرورت اطاعت از مقام معظم رهبری و مقابله با دسایس صهیونیست اشغالگر و امریکا شیطان اکبر محور اصلی سخنان و در فضایی سراسر رعب و وحشت و خفقان... .ملخص کلام: آیت الله خامنه ای ولی امر مسلمین و رهبر جمهوری اسلامی و نایب امام زمان عج طی فرمانی حکم تخریب کامل مسجد شیخ فیض مشهد را صادر نموده اند و برخی از روحانیون بلند پایه اهل سنت خراسان هم طی این نامه های حکم ایشان را تایید کرده اند و از این لحظه به بعد هر گونه مخالفت با دستور صادره بمنزله مخالفت با رهبری و نظام بوده و محاربه محسوب می گردد... .نفس ها در سینه ها حبس گردیده برخی زبان اعتراض می گشایند اما نگاه ها و اشارات خائنان در میانشان آنان را وادار به سکوت می نماید... ساعت یازده شب یازدهم بهمن ۱۳۷۲ در فضایی مالامال از وحشت و توحش یکی از سران امنیتی اعلام می کند عملیات تخریب و قلع بنای مسجد جامع و قدیمی شیخ فیض محمد با رمز **«یا زهرا»** آغاز گردید......

تنها یک دستور از این مکان به حضار ابلاغ می شود: سریعا به محل های خودتان رفته و خفه می شوید و بس !!!

فاتح بزرگ، رهبر مستضعفان جهان با رمز « یا زهرا » در فتحی بزرگ...

یکشنبه یازدهم بهمن ۱۳۷۲ بعد از اتمام نماز عشا در مسجد جامع شیخ فیض محمد مشهد و پراکنده شدن نماز گزاران، جمعی از ماموران نیروی انتظامی به مسجد نزدیک شده و خواهان تخلیه مسجد می شوند براساس قراینی در ساعات اولیه عصر جمعی از دانشجویان اهل سنت تصمیم می گیرند که آن شب در مسجد معتکف شده و در کنار تعدادی از برادران جماعت تبلیغ که از شهرهای اطراف آمده بودند در مسجد بمانند تا شاید بتوانند جلوی توطئه شومی را که نمی دانستند چیست بگیرند در این میان نیز یکی از دانشجویان لبنانی وابسته به جنبش توحید شیخ سعید شعبان نیز حضور می یابد.

ماموران با مقاومت سرسختانه دانشجویان و برادران تبلیغی مواجه می شوند. طنین الله اکبر فضای محل را در بر می گیرد برادر فواد لبنانی که تا دیروز جمهوری اسلامی را حامی مستضعفان و مسلمانان فلسطینی می دید با فریادهای ای صهیونیست ها بروید بیرون با فوران اشک های خون از چشمان و الله اکبر سعی به مقابله با ماموران می کند به دنبال وی و سایرین نیز یک صدا دست به مقاومت می زنند اما آن جمعیت اندک در شب سرد زمستانی بهمن ماه مشهد و تنهایی معتکفان راه به

جایی نبرده و همه دستگیر شده و به بازداشتگاه انتقال داده می شوند.

لحظه به لحظه نیروهای سپاه تجهیزات جنگی و نظامی در محل استقرار می یابد صدها نفر و به عبارتی هزاران نیروی آماده به رزم! ده ها ماشین آلات تخریب و پاکسازی مربوط به شهرداری، جهاد سازندگی و اداره راه در محل جای می گیرند!!! شیطان تا دندان مسلح با رعب آورترین تجهیزات نظامی و تخریب، تمامی ورودی ها به مسجد شیخ فیض را مسدود می کند و همچون درندگان وحشی و هار گرداگرد مسجد جامع مظلوم شیخ فیض را محاصره می کنند!!! به راحتی می توان عمق کینه و نگاه های نفرت انگیز محاصره کنندگان را در آن لحظه حس کرد.

سران لشکری و کشوری در استانداری دور هم نشسته و لحظه به لحظه عملیات بزرگ را رصد می کنند در تمام مناطق اهل سنت ایران آماده باش و وضعیت اضطراری اعلام شده است قلب ها به شدت می تپد! قلب های مومنان روی به سوی الله جبار آورده و قلب های مشرکان و ستمگران روی به شیطان رانده شده هر کس معبود خویش را فرا می خواند.

ساعت یازده شب فرا رسید با رمز **«یا زهرا»** از سوی **«آیت الله خامنه ای»** حمله ددمنشانه سپاهیان شیطان با تمام قوا به سوی مسجد تنها و غریب شیخ فیض آغاز می گردد.

هزاران قرآن پاک و کلام الهی در فاضلاب های مسجد دفن می گردد و غول های بزرگ تخریب به جان پیکر زخمی مسجد افتاده و قطعه قطعه از بدنه آن جدا می کنند نمی شود این خاطره را باز خوانی کرد مگر سیل اشک ها را بر آن جاری ساخت صداهای مهیبی از عمق زمین به گوش می رسد به گونه ای که عربده های شیطانی «یا زهرا» را در خود می بلعد!!! کم کم صدای های پلید سپاهیان شرارت و بردگی از ترس خاموش می گردد مگر فریادهای احمقانه ای که گاه گاه از افرادی مسحور و عقده ای بلند می شد. ناله های مسجد شیخ فیض از اعماق زمین در خانه های اطراف بگوش می رسد!!! بعد ها یکی از همسایگان شیعه مسجد برای مردم تعریف می کرد: من، همسرم وفرزندانم تا طلوع صبح از صدای ناله های مسجد به خود پیچیدیم و از شدت ترس نتوانستیم بخوابیم.

با طلوع صبح مسجد شیخ فیض کاملا به شهادت رسیده و محیط پاکسازی شده بود و هموارسازان با سرعتی شگرف دست به فضا سازی برای ساخت «پارک نرگس به یاد بود مادر امام زمان» شدند که بعد از ظهر پارکی با درختان چند ساله در محل مسجد شیخ فیض قد علم کرد و در محل دفن هزاران قرآن کریم سرویس های بهداشتی را قرار دادند. انا لله و انا الیه راجعون

شهرحافظان قرآن زاهدان در غم و اندوه شهادت مسجد جامع فیض مشهد...

از همان ساعات اولیه انتشار خبر شهادت مسجد جامع فیض اهل سنت مشهد در استان سیستان و بلوچستان به ویژه شهر زاهدان موجی از خشم و تاسف واندوه در میان مردم شکل گرفت و هر لحظه بر دامنه این موج باخبر رسانی بیشتر افزوده می شد! الان دقیقا نیمه شب دوشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۷۲

بود و هر خانه ای که از این فاجعه آگاه شده بود ناله ها وفغان ها به آسمان بلند می شد! اشک ها چون سیل بنیان کن از گونه های اهل دل و اهل درد جاری می گردید...

من که در آن زمان در خانه تلفن نداشتم و از جنایت سپاهیان تاریکی بی خبر بودم طبق روال همیشگی صبح دوشنبه به سوی دبیرستان غیر انتفاعی آذر به راه افتادم , زمانی که به دبیرستان رسیدم زنگ خورده بود و دانش آموزان سرکلاس بودند . به دفتر رفتم و سلامی کردم و دفتر حضور و غیاب را برداشتم و بدون نگاه به همکاران و مدیر مدرسه به کلاس رفتم در حال حضور و غیاب بودم که یکی از همکارانم دم در کلاس آمد و صدایم زد... از کلاس بیرون اومدم ناگاه چشمم به صورت رنگ پریده اش افتاد! با اضطراب پرسیدم چی شده؟!!

برای خانواده ام اتفاقی افتاده؟!!

برای کسی دیگری حادثه ای رخ داده؟!!

چی شده؟ بگو...

با غمی جانکاه و آهی سرد گفت:

مسجد شیخ فیض در مشهد را شهید کردند!!!

دردی سوزناک و سهمگین در ستون فقراتم حرکت کرد و به پاهایم رسید... برای لحظاتی نمی توانستم سخن بگویم! فاجعه هولناک تر و بزرگتر از آن بود که فکر می کردم!!!

مسجد جامع مکی پناه مردم زاهدان...

بغض در گلویم, نفسم را به شماره انداخته بود و تلاش و سعی می کردم که باور کنم شایعه است. کاملا آرامشم را از دست داده بودم! دست و پایم به لرزه افتاده و زبانم لکنت گرفته بود! فکر می کنم با اشک های ریزان کلاس و دبیرستان را ترک کردم و اصلا به یاد ندارم چگونه خودم را به مسجد مکی رساندم به این امید که شاید مثل گذشته فقط شایعه بوده و یا تهدیدی بیش نبوده!

دارالعلوم مکی در آن روزها تعطیلی سالیانه اش بود و به جز اندکی از حفاظ قران کسی در مدرسه نمانده بود. اما با این حال متوجه رفت و آمد جمعی از مردم و بازاریان شناخته شده به سوی مدرسه گردیدم هر لحظه به تناسب افزایش جمعیت نگران وپریشان، بر اضطراب و تپش قلبم افزوده می شد. با خودم خدا خدا می کردم که چیزی نباشد و فقط یک تحریک گذرا همچون گذشته باشد!

کم کم وارد محوطه مدرسه شدم جمعیت گریان و نالان حدود ۱۰۰ نفر در برابر دفتر مولانا عبدالحمید بر روی چمن های باغچه و و ایوان دفتر قلبم را پاره پاره کرد دقایقی همچنان بدون هیچ تحرکی ایستاده بودم و به فغان ها و ناله ها و شکوه ها گوش می دادم! تا اینکه مولانا از دفتر بیرون آمد فکر کنم ساعت ۹ صبح بود رنگ از رخساره ایشان پریده بود و آثار غم سنگین و خبر کمر شکن شهادت مسجد در چهره اش نمایان بود! مولانا تلاش زیادی می کرد که نگرانیش و اندوهش نمایان نشود اما سخنان بریده بریده و نامنظم ایشان حکایت از عمق فاجعه داشت.... چکیده سخنان این بود که به خانه هایتان بروید و در اینجا جمع نشوید ما با علما و معتمدین پیگیر هستیم... کاری نکنید که غم ما بیشتر شود...

اما غالب جمعیت یک صدا گفتند : ما کنار شما هستیم و بازار را تعطیل می کنیم تا تکلیف روشن

شود! اصرار مولانا و اطرافیان ایشان چندان مثمر ثمر واقع نشد و هر لحظه ناله ها و فغان ها بلند تر می شد و اشک ها فوران بیشتری می کرد!

بدنبال تماس با استاندار...

مولانا به دفترشان بازگشت من هم از فرصت استفاده کردم و وارد دفتر شدم جمعی از علما و معتمدین و سرداران در دفتر بودند . غالب آن ها مضطرب و نگران بودند! در گوشه اتاق در سمت شمالی آن نشستم اما اشک هایم متوقف نمی شد!

مولانا رو به همه کرد چه کنیم؟!

هرچه با استاندار تماس می گیرم جواب نمی دهد!!!

تلفن حجه الاسلام ربانی نماینده رهبری در امور اهل سنت جواب نمی دهد!!!

در این هنگام از وزارت اطلاعات با مولانا تماس گرفتند که برای مذاکره به دفتر رهبری بیایید... والا هر اتفاقی بیفته شما مسئول خواهید بود!

ناگاه فرد کهنسال و کوچک اندامی از گوشه اتاق گفت: مولانا شهادت مسجد کار خامنه ای نبوده بلکه کار ساواک بوده و جمهوری اسلامی بی تقصیر است!!!

برخی افراد که مشخص بود برای همین ماموریت آمده اند تلاش می کردند ایشان را از مدرسه خارج کنند... اما اکثریت نظرشان این بود که اگر مذاکره ای هم قرار باشه آن ها باید بیایند... در این هنگام یکی از علما که خدایش بیامرزدش رو به من کرد و گفت: چرا گریه می کنی؟! مگر برای خانواده ات اتفاقی افتاده؟!!!

با خشم و خروش رو به وی کردم و پاسخ دادم مگر نمی دانی خانه خدا از ناموس و خانواده مهم تر هست؟!!! آیا کسی به حریم خانواده ات تعدی کند باز هم ساکت می نشینی و بی تفاوت خواهی بود می خندی؟!!! سر و صدا کمی بالا گرفت مولانا همه رو سفارش به خویشتن داری کرد. ناگاه فرد کهنسال و کوچک اندامی از گوشه اتاق گفت: مولانا شهادت مسجد کار خامنه ای نبوده بلکه کار ساواک بوده و جمهوری اسلامی بی تقصیر است!!!

چند نفری از طلاب و مدرسین گاه گاهی به دفتر می آمدند و اخباری می رساندند و باز می رفتند و مولانا همچنان منتظر پاسخی برای تماس هایش بود اما دریغ از یک جواب...

تجمع جوانان و دانش آموزان در خیابان خیام

از اتاق خارج شدم و به مسجد وارد شده و سپس به خیابان خیام آمدم جمعی از دانش آموزان و مردم شاید نزدیک سیصد نفر در خیابان تجمع کرده بودند و گاه گاهی فریاد الله اکبر سر می دادند. یکی از دانش آموزانم که خانه اش همانجا بود گفت استاد لباس محلی به تن کنید که امکان درگیری هست...

در این لحظه فرد میان سال ومتوسط القامه ای را دیدم که حدود ۴۰ سال سنش به نظر می رسید لباس بلوچی کرم رنگی بر تن داشت و ریش کوتاهی بر صورت و موهای کم پشت و جلوی سرش هم کم مو و براق بود! با حالتی بسیار شتابان و احساساتی سعی می نمود که جمعیت را تحریک کرده و دست به سنگ پرانی و مسدود کردن خیابان و شکستن شیشه های مغازه ها که عمدتا صاحبان آن اهل سنت بودند بزنند که اتفاقا در آن لحظه یکی از همشهریان که کت و شلوار سرمه ای بر تن داشت و کارمند بود قصد داشت از

خیابان از میان جمعیت عبور کند که فریادی بلند شد که اطلاعاتی هست و جوانان بر سرش ریختند و زیر دست و پایشان قرارش دادند تا آنکه کسی به دادش رسید گفت این بنده خدا بجدی هست و بیش از ما نارحت و غمگین می باشد... با تحریک این شخص ماشین رنویی که قصد عبور داشت توسط مردم متوقف شده و شیشه هایش شکسته و واژگون شد... لحظه به لحظه به جمعیت مردم در خیابان افزوده می شد... پرچم سیاه رنگی که در بالای مناره مسجدمکی سمت خیابان جلوه گر بود نشان از غم مکیان در آن روز داشت هرچند که اهل سنت اعتقادی بر رنگ سیاه در عزا ندارد اما گویا این پرچم سیاه تنها راه اعلام بی دردسر عزای عمومی به نظر می رسید که توسط مردم برافراشته شده بود!!!

حضور دکتر ملازاده در دفتر مولانا عبدالحمید...

به دنبال تجمع در خیابان جمع کثیری از ماموران ضد شورش نیروی انتظامی در چهار راه غربی خیابان خیام در سمت خیابان ورودی به سمت حوزه مستقر شدند و مشخص بود که نیروهای دیگری در اطراف مسجد مستقر شده اند که فقط نظاره گر بودند و گاه گاهی از مردم می خواستند که خیابان را ترک کنند .

بلافاصله خودم را به دفتر مولانا رساندم و گفتم شرایط ممکن است از کنترل خارج شود ساعت حدود ۱۱صبح بود و هنوز پاسخی از استانداری داده نشده بود جز آنکه مولانا آنجا را ترک نماید و به دفتر رهبری برود. در اتاق باز شد و دکتر ملازاده که معروف به شیخ عبدالرحیم بود وارد اتاق شد. ایشان نزدیک دوسال بود که بعد از فارغ التحصیلی به زاهدان آمده بودند و در مدرسه دینی مکی درس می دادند. شیخ کاملا عصبانی و برآشفته بود و گفت تازه الان با پرواز از تهران آمده ام. مولانا به شیخ گفت: با ابراهیم بروید و به ماموران بگویید محاصره را تمام کرده و از محل بروند ما مردم را آرام کرده و به خانه هایشان می فرستیم تا شاید در آرامش بهتر بتوان تصمیم گرفت. مولانا خدانظر ره مفتی بزرگ شناخته شده مدرسه و اهل سنت هم گفت: سعی کنید ماموران را قانع کنید بروند و الا مردم را نمی شود کنترل کرد.

خیر خواهی سروان فرمانده نیروهای انتظامی در محل ...

با شیخ عبدالرحیم به سوی ماموران محاصره کننده رفتیم. شیخ از سربازان پرسید فرمانده چه کسی هست ؟ فردی قد بلند و میانه که گمانم ۳ یا چهار ستاره روی شانه اش بود به سمت ما آمد و گفت: جناب مولوی کاری دارید؟!

شیخ عبدالرحیم با خشم و صدای بلند گفت: چرا منطقه را محاصره کرده اید؟! آیا دنبال فتنه هستید؟!

فرمانده گفت: ما دستور داریم و باید جلوی تظاهرات را بگیریم .

شیخ گفت : شما از اینجا بروید من اطمینان می دهم مردم را متفرق کنم...

فرمانده گفت : ما دستور داریم منطقه را در محاصره نگه داریم و نگذاریم کسی خارج شود اما اگر شما به مردم بگویید بروند مشکل حل خواهد شد...

شیخ عصبانی شد و با فریاد گفت تا شما اینجا باشید مردم نمی روند ناراحت هستند و به شما اطمینان ندارند ...

فرمانده با حالتی ملتمسانه گفت: تا ما باشیم اتفاقی نمی افتد (در واقع نیروی انتظامی دو سه سالی بیشتر نبود که از کمیته ها، شهربانی، ژاندارمری و پلیس راهنمایی شکل گرفته بود وهنوز نیروهای سالم و خیرخواهی در آن وجود داشت) اما در پشت سر ما نیروهای مسلحی هستند که بدنبال کشتار و خونریزی هستند شما سعی کنید مردم را قبل از عملیات آن ها متفرق نمایید.

تلاش های شیخ و سایر اساتید حوزه و برخی معتمدین برای متفرق کردن مردم بی نتیجه ماند. کم کم مدارس هم تعطیل می شد و همین سبب افزایش جمعیت در خیابان خیام گردید و شعارهای الله اکبر بیشتر شد.

نماز ظهر پیش از موعد معمول...

وقتی مولانا متوجه شدند که نمی شود مردم را در خیابان کنترل کرد با مشورت دیگران دستور داد ساعت ۱۲ اذان بدهند و مردم را برای اقامه نماز ظهر به مسجد فرا بخوانند تا شاید بتوان بحران را کنترل کرد...

اذان از بلند گوهای مسجد با ناله و گریه پخش می شد و از همه خواسته شد که برای اقامه نماز به مسجد بیایند... بسیاری به صحن مسجد آمده و وضو گرفته و برای نماز آماده می شدند. نماز زودتر از معمول اقامه شد! در هنگام نماز بودیم که صدای تیراندازی از سوی ماموران حکومتی در فضای مسجد پیچید! مولانا نماز را کوتاه خوانده و بلافاصله از مردم خواستند مسجد و خیابان ها را ترک نمایند. ولی خبر رسید که منطقه محاصره شده! در این لحظه چند نفر زخمی را به مسجد آوردند که به پاهایشان گلوله اصابت کرده بود. مولانا به همراه علما و معتمدین سریعا به دفتر بازگشتند.

از حیاط مسجد به هر طرف نگاه می کردم تیربارها را می دیدم که بر روی خانه های اطراف در سمت خیابان مهران و دانشگاه نصب بود و چرخ بالی تمام مسلح بر فراز مسجد در حال پرواز بود! افرادی با دوربین های فیلمبرداری در اطراف مسجد مستقر شده بودند و فیلم می گرفتند...

از حیاط مسجد به هر طرف نگاه می کردم تیربارها را می دیدم که بر روی خانه های اطراف در سمت خیابان مهران و دانشگاه نصب بود و چرخ بالی تمام مسلح بر فراز مسجد در حال پرواز بود! افرادی با دوربین های فیلمبرداری در اطراف مسجد مستقر شده بودند و فیلم می گرفتند...

مسجد و مدرسه مکی غرق در خون حفاظ قران و نمازگزاران غیر مسلح

خودم را سریعا به دفتر مولانا رساندم و خبر دادم که به شدت مسجد و اطراف تحت محاصره هست و دوربین های فیلمبرداری به همراه تیربارها بر روی خانه های چند طبقه اطراف نصب شده اند و این خبر از یک توطئه از قبل طراحی شده می داد. فردی خبر آورد و گفت روی بسیاری از ساختمان های بلند اداری حتی در خیابان دانشگاه سلاح های سنگین مثل دوشیکا نصب شده و از جمله از ساختمان مخابرات

اسم برد.

مولانا همچنان به منشی شان می گفتند که سعی کن تماس بگیری و جلوی کشتار را بگیری ولی دریغ از یک پاسخ! مجددا اطلاعات پیام فرستاد مولانا به دفتر رهبری برود... رای بر این شد که اگر مولانا برود احتمال کشتار گسترده مردم می رود و در واقع هیچ چیز قابل پیش بینی نبود...

صدای رگبار مسلسل ها و تیربارها لحظه به لحظه بیشتر می شد و خبر از زخمی شدن مردم می داد...

دیگر نتوانستم تحمل کنم خودم را به سرعت به صحن مسجد مکی رساندم به سوی درب سبز رنگ مسجد که طرف خیابان مکی بود در حرکت بودم!

صدای الله اکبر مردم با طنین دهشتناک گلوله ها در هم آمیخته بود که ناگاه جمعی از جوانان که شاید دویست یا سیصد نفر می شدند در اثر شدت بارش گلوله ها واینکه راه فراری نداشتند و حلقه محاصره توسط نیروهای لباس شخصی که صورت هایشان پوشیده بود تنگ تر می شد به درون مسجد ریختند و در بزرگ سبز را پشت سرشان بستند. من همچنان با توجه به اینکه هرگز با صدای تیر و تیراندازی آشنایی نداشتم وآن هم از این نوع وحشتناک و پرتراکم از وحشت در سرجایم جلوی درب داخلی آخر در ایوان مسجد خشکم زده بود! صدای چرخ بال بر بالای مسجد که گویا رگبارمسلسل هایش فعال بود و صدای تیربارها از اطراف گوش هایم را بشدت آزار می داد!

درست همین لحظه بود که چشمم به در بزرگ مسجد افتاد که مثل آب کش سوراخ سوراخ شده بود و نیروهای لباس شخصی تا دندان مسلح وارد مسجد شدند.

گویا چوب خشکی بودم که ناظر این صحنه دلخراش و رعب آوراست! کلامی نمی توانستم بگویم کاملا مات و مبهوت و وحشت زده بودم! دوستی را دیدم که به دست یکی از ماموران وحشی افتاد اما با زیرکی تمام دست هایش را به پشت گرداند و کتش در دست مامور ماند و خودش به سمت محراب مسجد گریخت...

صف اول از سپاهیان تاریکی با سلاح های خودکار مرگ آورشان با کفش های آلوده و غرق در خون مردم بی گناه وارد مسجد شدند... گویا مرا نمی دیدند یا به سبب لباس غیر محلی که بر تن داشتم تصور کردند از خوشان بوده و یا امری دیگر... الان کمی به خود آمده بودم پشت سرشان حرکت کرده و داخل مسجد شدم و به دیوار شرقی رو به قبله تکیه داده و همچنان نظاره گر این توحش درندگانی بودم که لباس انسانی بر تن داشتند! با چشمانم می دیدم که چگونه این صف جنگاوران ستمگر و فحاش در حالیکه به سوی مردم نشانه می رفتند و رگبار گلوله هایشان را با خشم تنفر رها می کردند وبا دهان های آلوده و پر از کینشان به اهل سنت و خلفا اهانت و دشنام و نفرین را حواله می دادند!!! برخی که منصف تر به نظر می رسیدن یا به دنبال وحشت بیشتر بودن به لوسترهای مسجد شلیک می کردند...

جمعیتی شاید بالغ بر ۶۰۰ نفر از مردم به سمت در محراب هجوم آورده و با شگفتی دیدم که بیش از نصف این جمعیت از آن در کوچک در آن فرصت کوتاه خارج شدند اما بسیاری زخمی شده و افرادی

شهید شدند به گمانم پیر مرد حاجی فقیر چای فروش بودکه در هنگام نماز سنت در تشهد تیر به سرش اصابت کرد و به شهادت رسید و موذن مسجد بود که در خونش می غلتید و...

سرانجام جمعیتی حدود سیصد یا بیشتر را در گوشه شمال شرقی مسجد به اسارت گرفتند و گروه گروه از سالم و زخمی را دست پشت سر مانند اسرای جنگی در یک صف از مسجد خارج می کردند و فیلمبرداران این فتح الفتوح را با شادمانی فیلمبرداری می کردند و من همچنان نظاره گر این تراژدی خونین !!!...

اسارت مولانا عبدالحمید به همراه علما و معتمدان

در این هنگام صف دیگری از ماموران لباس شخصی با صورت های پوشیده و سلاح های خودکار وارد مسجد شدند و بلافاصله صف اول که احتمالا خط شکن بود از درب شمال شرقی مسجد به طرف مدرسه دینی با همان حالت متوحش و درنده خو با فریاد و نعره حرکت کردند!

درست در این لحظه بود که فردی که گویا مرا می شناخت از صف دوم ماموران رو به من کرد و گفت: اینجا چه غلطی می کنی؟! بدو برو بین اسرا!!!

شتابان خودم را در وسط مردم مظلوم و وحشت زده و بی گناه و غیر مسلح پنهان کردم و سرم را با فریاد سرها پایین! پایین انداختم.... ناله های زخمیان قلب انسان را پاره می کرد بسیاری از زخمی ها صبور بودند و ذکر می کردند جنازه جوانی را با لباس سفید که غرق در خون بود از میان جمعیت خارج کردند... صدای تیرها همچنان آزار دهنده بود و از طرفی همچنان گروه گروه از مردم اسیر شده را با همان حالت تحقیر آمیز به سوی اتوبوس هایی در خیابان می کشاندند.

در چند دقیقه صدای تیرها خیلی شدت گرفت و فریادها بلند شد و خنده جلادان نقاب دار بلندتر! شادمانیشان را می توانستی از عمق وجودت حس کنی... شادمانی که برخاسته از کینه و نفرت و عقده بود!!!

احساس غالب این بود که مولانا به همراه علما به شهادت رسیده اند و غم و اندوه از چهره های ملت مظلوم نمایان بود! زبان ها به ذکر همچنان مشغول.... در یک لحظه سرها بالا رفت و شاهد سلامت مولانا و سایرین بودیم اما با حالتی آشفته و سرهایی برهنه و پای لخت و سر تا پای مولانا و شیخ و سایرین پر از گچ و گرد و غبار.!!! هرچند این حالت اسیر گونه و آشفته و فیلمبرداری ماموران به شدت تحقیر آمیز و ناراحت کننده بود! اما سلامتی این بزرگواران مایه تسلی و خوشحالی بود.

مولانا و به همراه شیخ عبدالرحیم و مولانا خدانظر ره و دیگران به میان جمع آمدند حالا کمی حالم بهتر شده بود خودم را خیزان خیزان به جمع علما رساندم و کنار مولانا خدا نظر ره نشستم... با صدای آرام گفتم: مولانا چطوری؟ خوبید؟ چه شد؟ ایشان فرمود : آرام باش فقط به تو بگویم من در وجودم ترس هست ولی الحمدلله امروز هیچ نمی ترسم و کاملا سرحالم.

کشتار طلاب و حافظان قرآن و به غنیمت بردن اموالشان

شاهدان نقل می کنند آنگاه که صف اول ماموران لباس شخصی وارد مدرسه شدند فقط بدنبال شکار بودند الحمد لله مدرسه تعطیل بوده و تعداد اندکی حضور داشتند. اولین طالبی را که در سالن ساختمان وسط مدرسه دیدند شکارش کردند و بدنبال دیگران می گشتند... زمانی که مدرسه را پاک سازی نموده دفتر مولانا را محاصره کردند. دستور بود که مولانا به همراه سایرین کشته شود!!! و از آن طرف افرادی که گویا کینه ها را در دل پرورانده بودند و منتظر چنین لحظه ای بودند خود را برای حمله نهایی آماده می ساختند که دستور می رسد فقط دستگیرشان کنید مبادا آسیب ببینند!!! زیرا نیروهای مسلح مردمی بلوچ و قبایل برای حمله به شهر آماده شده اند و استان به آتش کشیده خواهد شد...

این کینه توزان و عقده پروران از شدت خشم به شیشه های دفتر تیر اندازی کرده و سقف اتاق را به گلوله می بندند بگونه ای که روی پشت همه لایه هایی از گچ و خاک بود! شیخ عبدالرحیم می گوید : وقتی دیدیم هدف کشتار ما هست تصمیم گرفتیم به سجده بیفتیم تا هنگام شهادت در سجده باشیم .

وقتی این جنایتکاران وارد اتاق ها و کلاس ها می شدند هرچه پیدا می کردن برای خودشان می بردند طالبی می گفت رادیو ژاپنی داشتم که دزدیدند یا پول برخی از حفاظ قرآن و امثال این ها...

دشمن در لباس دوست...

مردم زمانی که دیدند مولانا در جمعشان هست بر خلاف تهدیدها همه به دور ایشان حلقه زدند، مولانا مردم را به صبر و بردباری و ذکر فرا خواندند . صدایی مرا به سوی خودش کشاند:

عبدالحمید ! بیا اینجا!

شیخ عبدالرحیم بلافاصله بلند شد و گفت : مودب باش . چی می گی؟

آن مرد با صدای تند به شیخ گفت بشین. مولانا به شیخ گفت آرام باش. دوباره صدا زد

عبدالحمید! بیا اینجا!

بله صاحب این صدا همان مردی بود با لباس بلوچی کرمی که در ابتدای روز بچه ها را به سنگ پرانی تشویق می کرد و تنها کسی بود که الان در جمع این جلادان نقاب بر چهره نداشت... با سلاح کمری در دست با مولانا صحبت کرد...

مولانا آمد گفت تعدادی از ما باید برویم دفتر رهبری...

شیخ عبدالرحیم گفت: تا مردم را آزاد نکنید ما جایی نمی آییم...

سرانجام تصمیم بر این شد که مردم آزاد شوند و علما برای مذاکره بروند...

به همراه دوست بلوچی که در انتظامات بود با مردم از مسجد بیرون آمدیم و دقیقا یادم هست زمانی که توانستیم از محل دور شده و سوار تاکسی شویم ساعت ۳:۴۵ دقیقه بود...

متاسفانه به وعده ها عمل نشد و با رفتن علما به دفتر رهبری، باقیمانده جمعیت دستگیر شدند... صدها نفر بی گناه در زمستان سرد ماه ها در اسارت و شکنجه ماندند.

پانویس:

(۱) کتاب شبهای پیشاور یکی از کتاب های جنجالی و خیالی آخوندهای شیعه است که در آن در نمایشی ساختگی، عالمی شیعی در جریان یک مناظره جمعی از علمای سنی را شکست داده و شیعه می گرداند.

(۲) گنبد سبز آرامگاه شیخ مومن استرآبادی مربوط به دوره صفویه است و در شهرستان مشهد واقع شده و این اثر در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۵۶ با شماره ثبت ۱۳۷۰ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. بنای تاریخی گنبد سبز شهر مشهد، در خیابان آخوند خراسانی و در وسط میدانی به همین نام واقع شده است.

(۳) مولوی مخدومی (ره) امامت جمعه مسجد جامع فیض را از گذشته بر عهده داشت. ایشان متولد روستای دستگرد طبس مسینا مشهور به جلگه سنی خانه از توابع شهر بیرجند بود. فردی بسیار ساده و بی تکلف بود غالبا برای تامین مخارج زندگیش در اطاق جلوی درب ورودی مسجد کتاب می فروخت و در روزهای جمعه کتاب ها را در کوچه سمت در مسجد برای فروش پهن می کرد. همین سادگی ایشان گاه شیرین و گاه سبب رنجش برخی می گردید. یکی از خاطرات شیرینی که بیاد دارم خودش تعریف می کرد آن بود که در بازار داغ تبلیغ ولایت فقیه در همان اوایل در مراسمی در مسجد مسئولان حکومتی از وی خواسته بودند که از ضرورت ولایت فقیه برای اهل سنت حاضر و مهمانان سخنرانی کند. مولوی می گفت: هر چه فکر کردم چه بگویم که همه بفهمند چیزی جز این مثال بذهنم نرسید، گفتم: ببینید چقدر ولایت فقیه برای ایران ما اهمیت داره که اگه نباشه همه چیز بهم می خوره مثلا اگر یک گله خر بخواهند جایی بروند آنکه جلو می افته ولی فقیه است که خرهای دیگه پشت سرش راه بیفتند، آیت الله خمینی هم حکم همان خر جلویی را برای مردم داره.... گفت در این موقع اون مسئول مربوطه بشدت ناراحت شد در حالی که همه سنی ها زده بودند زیر خنده. داد زد بیا پایین بسه دیگه! کافیه!

مولوی مخدومی (ره) بعد از آنکه از امامت جمعه مسجد عزل شد یکی دو سال بعد مسجد فیض بشهادت رسید، گه گاهی در گوشه خیابان ها دیده می شد که بساط کتابفروشی اش را پهن کرده و غالبا در روزهای جمعه در کوچه جلوی مسجد ترکمن ها در محله رضاییه سمت شمال چاله میدان پهن می کرد و سرانجام در فقر و بیماری و تنهایی بدون آنکه نامی از ایشان جایی ذکر شود از دنیا رفت.

(۴) شهید مولانا عبدالملک ملازاده فرزند مولانا عبدالعزیز ملازاده رهبر مذهبی بلوچستان بود. ایشان فارغ التحصیل رشته شریعت از دانشگاه اسلامی مدینه و با گذراندن خدمت سربازی در سپاه دین در قبل از انقلاب استخدام آموزش و پروش به عنوان دبیر دبیرستان های زاهدان شدند. ایشان از فعال ترین و پرشورترین علمای زمان خویش محسوب می شود.

(۵) مولوی عبدالغفور لشکر زهی (ره) از فعالان اهل سنت به شمار می رفت که در همان اوایل انقلاب با تاسیس دایره نشر معارف اسلامی سعی در تالیف و ترجمه کتب اهل سنت و پخش آن کرد و بعد به عنوان قاضی در بخش خانواده گی اهل سنت زاهدان مشغول بکار گردید. در دهه هفتاد بخاطر مشارکت در تاسیس دانشگاه غیر انتفاعی برای اهل سنت با دکتر عبدالرحیم ملازاده و همراهی با مولانا عبدالحمید در جریان انتخابات دستگیر و شکنجه و زندان و سرانجام به سروان تبعید گشت و در همانجا از دنیا رفت.

(۶) استاد محمود حسنی دبیر آموزش و پرورش در مناطق تایباد و تربت جام بود و اصالتا از روستای دستگرد از توابع بیرجند محسوب می شد. ایشان دوران تربیت معلم را در مرکز خورشیدی مشهد گذرانده و از مؤسسین کتابخانه و نشریه دانشجویی بود. برای اولین نشریه ای بصورت کپی استنسیل در موضوعات قرآنی با ترجمه تهیه کرده بود. ایشان یکی از مغزها و فعالان دعوت گر و دلسوختگان اهل سنت خراسان بود .هر هفته برای ارتباط با جوانان به مناطق روستایی و شهری اهل سنت سفر می کرد سرانجام در یکی از این سفرها بصورت مشکوکی به همراه همسر ش که در ماه نهم بارداری بود در حمام کشته شد .اولین اعدامی رسمی اهل سنت به اتهام سلفیت و وهابیت شهید قدرت الله جعفری از تربت جام برادر خانم ایشان بود.

خطاب به مسلمین عالم

برگرفته از کتاب «آخرین فریاد مسجد شیخ فیض»

ای اهل عالم بنگرید من خسته حیران آمدم
با صد هزاران درد دل از ملک ایران آمدم
از سرزمین مسلم و عطار و نیشابور آن
من از دیار رازی و هم ابن حیان آمدم
من قاصد درد و غمم از شهر مولانای روم
من یادگار محنت قزوین و تهران آمدم
فرزند ابن ماجه‌ام دارم سخنها بی‌شمار
از سعدی و شیراز او با داغ حرمان آمدم
شمس الائمه در سرخس باشد فقیه شهر من
من یادگار کوچکی از آن بزرگان آمدم
آن جامی شیرین سخن باشد دلیل راه من
من بلبلی از باغ او هستم که نالان آمدم
خواندید توضیح الملل و از آن حکیم نامور
از نحل و شهرستان او من مرغ خوشخوان آمدم
از حافظ شیراز من مرغ بلند آواز من
آورده‌ام گنج سخن با آه سوزان آمدم
ای مومنان ای مومنان از آن همه نام آوران
تنها بماندم در جهان با چشم گریان آمدم
بعد از طلوع نور حق در کشور ایران زمین
شد میهن زیبای من در خاتم عالم نگین
ابناء این خاک و وطن در خلوت و در انجمن
دین را شدند دُرِّ ثمن در بطن تاریخش ببین
صد بیهقی آمد پدید لقمان و بوبکر عتیق
یا چون ابوداود آن هرگز ندیده کس چنین

از حکمت رازی آن شد طب عالم جلوه‌گر
اندر لغت بوراغب و در اصفهان مسکن گزین
در معنی قرآن ما بیضاوی جانان ما
اندر حدیث مصطفی شد بوالولیدش نور دین
در کشور شعر و سخن شد گنجویش ممتحن
شیخ سجستانی به نام در کشور معنی ببین
از آن همه نیک اختران داغی بدل دارم نهان
با حسرت و آه و فغان نزد شمایان آمدم
رفتند چون از کشورم آن نامداران جهان
اشک ندامت میچکد هر لحظه‌ام از دیدگان
یاد آورم چون آن زمان که بود ما را خسروان
چون بوسعید و بوالوفاء فارابی و بیرونیان
آن گوهر بسطامیم آن بو الحسن خرقانیم
علامه تفتازانیم آن نیک مردان جهان
اندر ریاضی و نجوم خیام و موسی شد برون
علامه جوزجانی خواجوی از کرمانیان
عبدالغفور لاری و آن شرح شرح جامی‌اش
تا عالم هستی بجاست مثلش نیامد از کسان
فردوسی شعر آفرین هم احمد جامی یقین
بوبکر تایبادی همین علامه بیر جندیان
باشد غزالی در جهان بهر سعادت کیمیا
باور ندارید از سخن احیاء دینش را بخوان
تا روز محشر گرکنم شرح و بیان این سخن
پایان ندارد زین سبب مبهوت و حیران آمدم

گناه مسجد شیخ فیض چه بود و چرا تخریب شد؟

اشاره: علت تخریب مسجد شیخ فیض مشهد در تاریخ ۱۳۷۲/۱۱/۱۱ به دست خفاشان خون آشام ولایت فقیه، در این مقاله کوتاه بیان شده است.

این مقاله برگرفته از کتاب «آخرین فریاد مسجد شیخ فیض» به قلم مولوی موسی کرمپور امام جمعه و جماعت مسجد مذکور در هجرت به رشته تحریر درآمده است.

اگر بخواهیم به این سوال پاسخ بدهیم باید در جریان مسائل درون مسجد و به جایگاه آن در میان اهل سنت ایران و اهمیت سیاسی، اجتماعی و استراتژیکی آن پی ببریم آنگاه خواهیم دیدکه رفتن مسجد شیخ فیض چه ضربه جبران ناپذیری بر اهل سنت است، و چرا حکومت شیاطین تحمل مسجد شیخ فیض را نداشت، حتی برای یک ماه رمضان دیگر؟ مسجدی که فریاد مظلومیت چهارده ساله جهاد افغانستان بود، مسجدی که سرپناه فقراء و بی‌کسان بود، مسجدی که در رمضان میزبان صدها انسان مسلمان، هر غروب بر سفرهء افطار و طعام بود، چرا چنین مسجدی مظلومانه و بی‌کس مورد هجوم شبانهء خفاشان کور دل قرار گرفت و هیچ کس صدایش را نشنید؟ چرا؟

چون سیاست کلی حکومت ایجاد تفرقه بین اهل سنت بوده و هست، و ایجاد تفرقه جز با قطع روابط و نقطه‌های ارتباطی امکان ندارد، لذا اول باید مراکز ایجاد ارتباط را از بین ببرند تا رابطه‌ها قطع گردد.

مسجد شیخ فیض نقطهء اتصال تمامی اهل سنت در ایران با همدیگر بود، و دریچهء اتصال و ارتباط اهل سنت ایران با تمام مسلمین عالم بود.

اولا: چون شهر مشهد بعد از تهران دارای تمرکز اداری حکومت بود، و حتی دادگاه بی دادگاه ویژهء روحانیت، تمام علماء اهل سنت در ایران را به مشهد احضار می‌کرد، کما اینکه تمام علماء زندانی خارج از خراسان هم اکنون در زندانهای مشهد بسر می‌برند، این علمائی که برای معرفی خود به دادگاه ویژهء روحانیت می‌آمدند ناچار شبهائی را در مشهد می‌ماندند، و تنها مسجد شیخ فیض بوده که مطلع می‌شد فلان عالم و فلان شخصیت سنی بر سرش چه می‌آید، مسایل تمام مناطق اهل سنت در ایران فقط در مسجد شیخ فیض زبان به زبان انتقال می‌یافت.

مسافر بندری، بلوچستانی، کردستانی، ترکمن، خراسانی، و همه در مسجد شیخ فیض همدیگر را می‌دیدند، پس مسجد شیخ فیض پناه همه بی کسان بود، و چون پدری مهربان و با تجربه فرزندان خود را از دردهای برادرانشان مطلع می‌کرد، پس وجود چنین نقطهء

> **مسجد شیخ فیض نقطهء اتصال تمامی اهل سنت در ایران با همدیگر بود، و دریچهء اتصال و ارتباط اهل سنت ایران با تمام مسلمین عالم بود.**

مسجد شیخ فیض هر سال در ایام حج تمام اهل سنت ایران را در پناه خود جای داده، و در حقیقت سفر حج حاجیان ایرانی از مسجد شیخ فیض آغاز می‌شد، یعنی برای سنی ایرانی مسجد شیخ فیض خاطرهٔ حج را زنده می‌کرد.

اتصال و ارتباطی برای حکومت تفرقه افکن غیر قابل تحمل بود.
ثانیاً: مسجد شیخ فیض هر سال در ایام حج تمام اهل سنت ایران را در پناه خود جای داده، و در حقیقت سفر حج حاجیان ایرانی از مسجد شیخ فیض آغاز می‌شد، یعنی برای سنی ایرانی مسجد شیخ فیض خاطرهٔ حج را زنده می‌کرد. برای همین بود که حکومت تفرقه افکن از سال گذشته حجاج بلوچستانی را نه از مشهد بلکه از کرمان به حج بردند، یعنی تنها فرودگاه مشهد استعداد انتقال حجاج را داشت و انتقال حجاج اهل سنت از مشهد از قدیم الایام صورت می‌گرفت، مسجد شیخ محل تجمع تمام حجاج بود.

ثالثا: نمازگزاران مسجد شیخ فیض خود مشکلی دیگر برای حکومت بود اولا صدها افسر و سرهنگ و سرگرد وتیمسار و... که پست‌های حساس نظامی را عهده‌دار بودند جزء نمازگزاران این مسجد بودند و این مسجد در حقیقت برای آنها الگو بود. و صدها معلم، و دبیر و دانشجویی که از سرتاسر ایران در رشته‌های مختلف جزء نمازگزاران مسجد شیخ فیض بودند علت دیگری بود که حکومت شیاطین تحمل نکند، صدها مهندس، دکتر، استاد دانشگاه و..... که مسجد شیخ فیض تنها نقطه اتصال تمام این اقشار با همدیگر بود، علاوه برآن هیئت‌های سیاسی، سرکنسولگری‌های کشورهای اسلامی مثل پاکستان، افغانستان و صدها دانشجوی مسلمان از لبنان، فلسطین، سودان، نامبیا، زامبیا، پاکستان و.... و همینطور تجار بزرگ حتی از کشورهای اروپائی که تمام قضایای جهان اسلام منتقل به مسجد می‌شد و بالعکس، تمامی این عوامل باعث شده بود که مسجد شیخ فیض همچون خاری در چشم حکومت شیاطین باشد، و از طرف دیگر موقعیت مکانی مسجد خود مسئله ساز بود، درست در نقطه‌ای قرار گرفته بود که هیئت‌های عزادار شیعه از آنجاها می‌گذشتند و خطبه‌های آتشین جمعه عزاداران را متوقف می‌کرد تا برای اولین بار سخن اهل سنت را از زبان خود اهل سنت بشنوند، یعنی مسجدی بود که دروغهای روضه‌خوانان پنج تومانی را فاش می‌کرد، پس حکومتی که منطق حقانیت ندارد نباید هم تحمل کند و نکرد، خصوصاً پس از فروپاشی شوروی، هر هفته هیئت‌هائی که از کشورهای مسلمان تازه استقلال یافته شوروی به مشهد می‌آمدند مسجد شیخ فیض در روزهای جمعه میزبان آنان در آن فضای محبت و فیض و رحمت، و آن خطبه‌های مملو ازا شک و آه بود، طبیعتاً برای آن هیئت‌ها سؤال بوجود می‌آمد که چرا در زیرزمینی نماز می‌خوانند؟ آیا اینجا اتحاد جماهیر شوروی سابق است و یا جاهلیت عرب و روزهای نخستین دعوت پیغمبر ص؟ پس در جستجوی جواب بر می‌آمدند و بدین گونه از دردهای اهل سنت مطلع می‌شدند، پس مسجد شیخ فیض سند رسوائی حکومت بود، حکومتی که

بیش از پانصد ۵۰۰ پارک شادی بصورت را یگان از سرمایهء ملت بیچارهء ایران در آن کشورها بنا نهاده است و عربدهء اسلامی خواهی سر می‌دهد، و اکثریت ملتش در تنگدستی، دست و پا می‌زنند.

رابعا: وجود دهها کلاس قرآن در سطح مشهد، که تماماً در مسجد شیخ فیض شکل می‌گرفت:

۱ ـ کلاس قرآن جان نثاران خاتم الانبیاء خوافیهای مقیم مشهد.

۲ ـ کلاس بیرجندی‌های مقیم مشهد.

۳ ـ کلاس جامیهای مقیم مشهد.

۴ ـ کلاس قرآن در طُرق و.. چند جلسه هفتگی در منازل که کلا مسجد شیخ فیض سرپرستی آن کلاسها را عهده‌دار بود.

۵ ـ کلاسهای عقیدتی دانش آموزان اهل سنت در روزهای جمعه قبل از نماز جمعه.

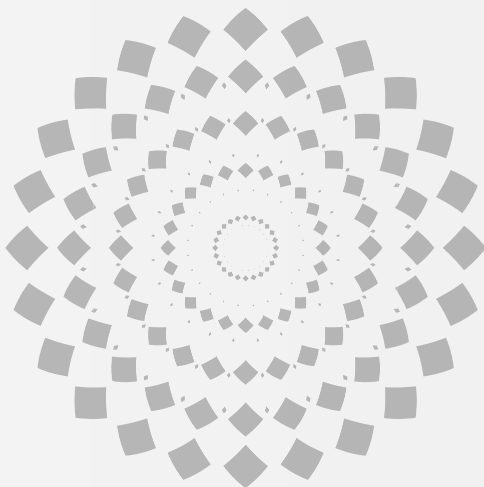
۶ ـ کلاسهای ورزشی رزمی کونگ‌فو در شبها در انتهای زیرزمینی مسجد که دهها تن از نوجوانان جذب آنها شده بودند، باتلاوت قرآن مجید شروع می‌شد، با تکبیر تمام می‌شد.

۷ ـ کلاسهای مدارس و جلسات قرآن خواهران در روزهای شنبه از عصر تا عشاء.

۸ ـ گروههای سرود فعالی که در سطح خراسان همیشه اول بودند.

۹ ـ و مخصوصاً در این اواخر دو ماه قبل از تخریب مسجد، جلسهء دانشجویان رشته‌های مختلف و مقاطع گوناگون و از کشورهای مختلف بعد از نماز جمعه که قریب به صد و پنجاه نفر می‌نشستند و کم کم شکل می‌گرفتند تا بعنوان نیروهای متعهد و مسلمان در آینده خادم ملت خویش باشند، و قرار بود که در هر نماز جمعه دو نفر از آنان هر یک روی موضوعی مقاله‌ای بنویسند و قرائت کنند و...

تمام این مسائل بود که اهمیت و جایگاه مسجد شیخ فیض را بیش از پیش نشان می‌دهد و دشمن تنگ نظر و عقده‌ای نمی‌توانست حیات مجدد امت ما را ببیند لذا با تخریب مسجد شیخ فیض فقط می‌توانستند همه این امیدها را برباد بدهند، و جامعه را متلاشی نمایند و طبیعی بود که در مرکز تمام این فعالیت‌ها من قرار داشتم، و باز طبیعی بود که بیشتر از دیگران چهرهء مرا تخریب کنند، تامبادا آن نیروهای جوان و مسلمان را به حرکت در آورم و برای حکومت مشکل درست کنم، لذا مراقبانی یک توطئهء حساب شده‌ای کردند که خودم ندانسته بدام افتادم و آن جریان رفتن من به پاکستان بود که مرا ضربه پذیر کرد، گرچه در آن رفتن هم بخدا قسم یکی از اهدافم رساندن فریاد مظلومیت مسجد بود.



ستمکارترین مردمان



سعود عباسی

یک قاضی موفق وقتی که می خواهد در یک مسأله حکم خود را صادر کند قبل از هر چیز حرفهای دو طرف درگیر در این مساله را می شنود، تمامی حالات و ظروف را می سنجد و بعد حکم خود را صادر می کند هر چقدر که قاضی بر مساله بیشتر سیطره داشته باشد، تمامی مدارک و شواهد را بهتر و بیشتر بررسی کند و بعد حکم را صادر کند می تواند بدون کمترین اشتباه حکم درست را صادر کند و این نشان دهنده مهارت قاضی است و اینکه در کار خود واقعا خبره است، این مثال را بخاطر این آوردم چون می خواهم به مساله بزرگتری در قضاوت و صدور حکم اشاره داشته باشم، صدور حکم و قضاوتی که از سوی الله متعال صورت گرفته است، الله متعال که بر تمامی امور واقف است و هم از ظاهر و هم از باطن و درون افراد باخبر است افرادی را ظالم ترین انسانها معرفی کرده است! گناه و جرمهای زیادی وجود دارد مانند شرک قتل زنا دزدی و...شرک را خداوند ظلم بزرگ نام نهاده قرآن گرچه نوع معاصی را ظلم و ستم می داند ولی هیچ ظلمی را همانند شرک نمی داند و به همه این مجرمان خداوند لقب ظالم ترین انسانها را نداده است. یکی از مجرمینی که خداوند به آنها صفت ظالم ترین را داده است کسانی هستند جلو برپایی عبادت در مساجد و عبادت گاهها را می گیرند و مساجد را تخریب می کنند اینها ظالم ترین انسانها هستند خداوند در قرآن سوره البقره آیه ۱۱۴فرموده: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) یعنی «چه کسی از این گروه ظالم‌ترند که مساجد را نمی گذارند به یاد حق معمور بشود و در خرابی آن مراکز عبادی کوشش می‌کنند. اینها حق ورود در مساجد را ندارند اگر چنانچه وارد مساجد بشوند با ترس وارد می شوند، برای آنها در آخرت برای آنها عذاب بزرگی است ». در طول تاریخ گروههای زیاد سعی در ممانعت از برپایی عبادت را داشتند و مساجد را تخریب کردند مانند یهود و بنی اسرائیل که مانع از عبادت نصاری در بیت المقدس شدند و پیامبر خدا یحیی بن زکریا را به شهادت رساندند گروه دیگری که این کار را کردن مشرکین مکه بودند که تا قبل از فتح مکه کعبه و مسجدالحرام در دست آنها بود و مانع از ورود رسول الله به شهر مکه و زیارت کعبه شدند و حکم این آیه قرآن عام است و تمام کسانی که مساجد را تخریب می کنند شامل می شود، در زمان کنونی که ما در آن زندگی می کنیم نیز هر گروه و افرادی که مساجد را تخریب و مانع از برپایی نماز می شوند را شامل می شود مانند کمونیست ها که در کشور شوروی سابق مانع از برپایی عبادت شدند و مساجد را تخریب و تعطیل کردن و تنها در

ماورالنهر و سمرقند چهارده هزار مسجد را تعطیل و تخریب کردند، هندوها و بودائیها نیز دست کمی از کمونیست ها نداشتند و ندارند و از ذهن مسلمانان حادثه ی تخریب مسجد بابری در کشور هند بیرون نرفته و بودائیان کشور میانمار نیز همچنان در حال تخریب مساجد هستند و گروههای دیگر نیز وجود دارند که دست به چنین جنایتی می زنند و همه در یک چیز با هم مشترک هستند و آن هم این است که آنها مسلمان نیستند و دشمنی خود را با مسلمانان علنا آشکار می کنند. اما گروه دیگری وجود دارد که می گویند مسلمان هستیم ادعای مسلمانی دارند و می گویند خدا و رسول و قرآن را قبول داریم اما دست به تخریب مساجد می زنند مانع از برپایی نماز می شوند، این گروه که مورد نظر ماست گروهی و در تخریب مساجد سابقه طولانی دارند شیعیان صفوی هستند، متاسفانه در طول تاریخ وقتی که به اعمال رافضیان و جنایت های آنها می پردازیم می بینیم یکی از کارهایی که انجام می دادند تخریب مساجد، حمله به مساجد و آزار و اذیت رساندن به نمازگزاران بوده است، حتی کعبه، خانه خدا نیز از این امر مستثنی نبوده و ما می بینیم زمانی که شیعیان منطقه بحرین و احساء که به قرامطه معروف بودند قدرت را در دست گرفتند از فرصت استفاده کرده و به خانه خدا حمله کردند اما نه برای آبادانی و رونق خانه خدا بلکه آنها حاجیان را کشتند و دور کعبه خون جاری کردند حتی حجرالاسود را نیز از جایش کندند و با خود بردند و چندین سال آن را نزد خود نگه داشتن تا دوباره بازگرداندند

شاید این اولین و آخرین فرصتی برای آنها بود که توانستند بر کعبه و شهر مکه مستقیما تسلط پیدا کنند که تاریخ از آنها به خوبی یاد نمی کند، گروه دیگری از شیعیان که توانسند به قدرت برسند شیعیان رافضی صفوی بودند که متاسفانه باز همچون قرامطه از خود یاد و خاطره خوشی بر جای نگذاشتند و بلکه تا توانستند آثار و تمدن اسلامی را تخریب و از بین بردند یا در آن تغییرات بوجود آوردند و ظاهرا اینگونه به صفویها تلقین شده بود که برای نشان دادن اینکه تو مسلمان و دوست دار اهل بیت هستی باید مسلمانها را بکشی و مساجد و آثار اسلامی را تخریب کنی، در مساجد قدیمی و بزرگ شهرهای مهم ایران هنوز هم آثار و نماهای ماقبل صفوی ها یافت می شود آنها سعی می کردند هر جا نامی از صحابه و بخصوص خلفای راشدین ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بر روی در و دیوار نوشته شده را از بین ببرند اما تا زمان حال نیز وقتی به مساجد شهرهای بزرگ ایران مانند اصفهان و شیراز و کرمان می رویم این آثار را می بینیم که این نشان دهنده بغض و کینه شان نسبت به سایر مسلمانها بود اما با این وجود این هم بگذشت، آخرین گروهی که با فکر شیعه صفوی بر روی کار آمد انقلابی بود که در ایران در سال ۱۳۵۷ صورت گرفت و خمینی آن را رهبریت کرد، این انقلاب در ظاهر با نامی آمده که بسیار زیبا بود یعنی جمهوری اسلامی! بدون اینکه اشاره ای به مذهب خاصی داشته باشد و حرفها و شعارهای زیبایی نیز سر دادند مانند تقریب بین مذاهب!! و به این خاطر بود که خیلی

از مسلمانها و افراد خوشبین فریب این ظاهر نمایی ها را خوردند و هنوز هم می خورند، افرادی هم بودند که زود متوجه شدند و دوباره به راه راست برگشتند و نقشه های این حکومت نتوانست آنها را فریب دهد یا مجذوب خود کند، حکومت آخوندی که در ایران بر روی کار آمد در جنایات دست کمی از گذشتگان مانند شیعه صفوی و قرامطه نداشتند، اینها نیز شروع به اجرای نقشه های شوم خود کردند و حتی مکه نیز از دستشان در امان نمانده بارها سعی بر تخریب مراسم حج داشتند و با ایجاد اغتشاش در مراسم حج سعی در برهم زدن الفت اسلامی داشتند و هنوز هم دارند، در داخل ایران نیز از همان آغاز انقلاب شروع کردند به دست گذاشتن بر روی اماکن حساس عبادی اهل سنت و چون در مذهب خودشان مسجد جایگهای را ندارد و بجای مسجد حسینه و قبرستانها از جایگاه بالایی برخوردارند از همان آغاز انقلاب شروع کردند به مانع تراشی برای دادن مجوز ساخت مساجد و حتی تخریب مساجد یا بستن و پلمپ مساجد را آغاز کردند. یکی از مساجدی که کاملا تخریب شد مسجد شیخ فیض شهر مشهد بود که آخوندها با بی شرمی تمام آن را تخریب کردند و سبحان الله بجای آن پارک احداث کردند، به مساجد دیگری نیز هجوم مسلحانه بردند مانند حمله و تیراندازی به مسجد مکی شهر زاهدان و یا حمله و تیراندازی به مسجد جمعه بندرلنگه و مساجدی را نیز پلمپ کردند مانند مسجد رنگونی های شهر آبادان، تنها در ایران نیست که دست به جنایت علیه مسلمانها و اماکن اسلامی می زنند بلکه صفویهای جدید هرجایی که اندکی قدرت بگیرند چهره واقعی خود را نشان می دهند در عراق که روزی زبانزد اتحاد و همدلی مردم این کشور با وجود اختلاف در مذاهب بود امروزه می بینیم که نسل کشی به راه افتاده و مساجد و اماکن عبادی زیادی تخریب و بسیاری از علما و اندیشمندان اهل سنت شهید شدند، و در کشور بحرین حتی با وجود اینکه قدرت در دست ندارند باز هم زمانی که در کشور ناامنی به وجود آورده بودند زبان یک موذن را در حال گفتن اذان بریدند! در سوریه بسیاری از مساجد قدیمی را نابود کردند مانند مسجد اموی شهر حلب و در کشور یمن با سردادن شعار الله اکبر و مرگ بر آمریکا و لعنت بر یهود مسجد مسلمان ها را تخریب می کنند. باز به نکته آغازین صحبتم باز می گردم، خداوند حال آنهایی که مساجد را تخریب می کنند یا مانع از برپایی نماز در آن می شوند آگاه بوده که بر آنها حکم ستمکارترین مردمان را داده است، در ادامه لیستی از مساجد و مدارس اهل سنت که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران پلمپ شد را می آورم:

مساجد و مدارس پلمپ شده اهل سنت بعد از سال ۵۷

۱-سال ۱۳۶۰مسجد امام شافعی اهواز در بحبوحه جنگ ایران و عراق پلمب و به سپاه پاسداران سپرده شد.

۲- سال ۱۳۶۷ مدرسه دینی صالح آباد تربت جام پس از بازداشت مدیر ان مولوی براهویی تعطیل شد .

۳-سال ۱۳۶۷ با دستگیری گردانندگان مدرسه دینی امام ابو حنیفه در مشهد ریزه تربت جام

تعطیـل شـد .

۴- سـال ۱۳۷۰ مسـجد سـوق المیـزان خرمشـهر پلمـب و بـه حسـینیه تبدیـل شـد.

۵- سـال ۱۳۷۸ مسـجد رنگونـی هـای آبـادان تاسـیس شـده در سـال ۱۲۹۱ از اهـل سـنت گرفتـه و بـه مـوزه تبدیـل شـد.

۶- بهمـن ۱۳۷۲ مسـجد شـیخ فیـض مشـهد شـبانه تخریـب و بـه فضـای سـبز تبدیـل شـد.

۷- رمضـان ۱۳۸۳ مسـجد شـرکت نفـت آبـادان پلمـب و بانیـان آن روانـه زنـدان شـدند .

۸- سـال ۱۳۸۴ مسـجد حسـنین منطقـه یوسـفی اهـواز بـا اغـاز مـوج سـنی گرایـی درا یـن شـهر پلمـب گردیـد.

۹- ۱۳۸۵ سـاختما ن وقفـی حسـنین شـیراز مصـادره و تعطیـل شـد.

۱۰- آبـان ۱۳۸۶ مسـجد جوادیـه شهرسـتان بجنـورد شـبانه تخریـب و بـه فضـای سـبز تبدیـل شـد.

۱۱- شـهریور ۱۳۸۷ مدرسـه دینـی امـام ابوحنیفـه عظیـم آبـاد زابـل بـا ۶۰۰ نفـر طلبـه توسـط نیروهـای مسـلح تخریـب گشـت.

۱۲- خـرداد ۱۳۸۷ تنهـا مسـجد شـهر فاضـل آبـاد گلسـتان پلمـب و تابلـوی سـر در آن پایین کشـیده شـد.

۱۳- بهمـن ۱۳۸۹ نمازخانـه قدیمـی اهـل سـنت تهـران پلمـب و امـام جماعـت آن مولـوی عبیـدالله موسـی زاده بازداشـت گردیـد.

۱۴- سـال ۱۳۸۹ مسـجد امـام شـافعی منطقـه القصبـه آبـادن پلمـب و بـه حسـینیه تبدیـل شـد.

۱۵- سـال ۱۳۹۰ تنهـا مسـجد شـهر کهنـوج توسـط مامـوران امنیتـی پلمـب و مصـادره گردیـد.

۱۶- سـال۱۳۹۰ بـاز سـازی مدرسـه علـوم دینـی امـام نـووی روسـتای کوسـه بـوکان متوقـف و مدیـر آن اخـراج و خـود مدرسـه تعطیـل شـد.

۱۷- بهمـن ۱۳۹۰ مسـجد اهـل سـنت رود بـار کرمـان بـا فشـار جریانهـای افراطـی پلمـب شـد.

۱۸- سـال ۱۳۹۰ اجـازه بـاز سـازی مسـجد قدیمـی اسـماعیل ابـاد مشـهد صلـب و امـام مسـجد بـاز داشـت شـد .

۱۹- سـال ۱۳۹۱ نمـاز خانـه خیابـان پاسـداران بیرجنـد پـس از تهدیـد هیئـت امنـاء آن پلمـب شـد.

۲۰- سـال ۱۳۹۲ مدرسـه صدیـق تربـت جـام تعطیـل و از سـاخت مسـجد و فعالیـت مجـدد ان ممانعـت گردیـد.

۲۱- سـال ۱۳۹۲ نمازخانـه معصومیـه بیرجنـد پلمـب گردیـد.

۲۲- اردیبهشـت ۱۳۹۳ مسـجد رضـوان شـهر تالـش پلمـب شـد.

۲۳- مـرداد ۹۴ نمـاز خانـه پونـک تهـران توسـط شـهرداری و بـا همـکاری نیـروی انتظامـی تخریـب شـد.

خداوند متعال فرموده:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

« چـه کسـی از ایـن گـروه ظالم‌ترنـد کـه مسـاجد را نمـی گذارنـد بـه یـاد حـق معمـور بشـود و در خرابـی آن مراکـز عبـادی کوشـش می‌کننـد. اینهـا حـق ورود در مسـاجد را ندارنـد اگـر چنانچـه وارد مسـاجد بشـوند بـا تـرس وارد مـی شـوند، بـرای آنهـا در آخـرت بـرای آنهـا عـذاب بزرگـی اسـت ».

چکیده اخبار ماه گذشته

هرانا: وضعیت فواد یوسفی زندانی سنی مذهب زندان رجایی شهر کرج پس از شش سال تحمل حبس از لحاظ اعصاب و روان نامساعد گزارش می شود..

فواد یوسفی زندانی سنی مذهب در سالن ۱۱ اندرزگاه ۷ در زندان رجایی شهر کرج از روز دوشنبه بمتاثر از «بیماری مزمن روحی و روانی و عدم توان تحمل کیفر» از روز دوشنبه هفته جاری مورخ ۶ دی ماه دست به اعتصاب غذا زده است. فواد یوسفی در سال ۸۹ دستگیر و به ۸ سال حبس محکوم شده است.

کمپین فعالین بلوچ: علیرضا نخعی مدیرکل آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان در نشست فرهنگیان سیستان و بلوچستان با وزیر آموزش و پرورش در زاهدان، با اشاره به اینکه در بین همه استان‌های کشور بیشترین نسبت دانش‌آموز به جمعیت مربوط به سیستان و بلوچستان است، اظهار داشت: متاسفانه این استان در زمینه شاخص‌های آموزشی در قعر جدول استان‌ها قرار دارد و بیشترین جمعیت بازماندگان از تحصیل را دارا است.

کمپین فعالین بلوچ: روز ۸ دی ماه در پی اعتراض مردم خیابان باقری شیرآباد زاهدان به تخریب منازل خود درگیری میان ماموران و مردم شهر رخ داد. دولت مدعی "رفع تصرف زمین های منابع طبیعی" مردم اما می گویند که "این زمین ها را از افراد دیگری خریده ایم و قولنامه خرید داریم و فیش آب و برق شهری به نام ما صادر شده است". پیشتر در ۲۳ آذر ماه نیز و در پی اعتراض مردم به تخریب منازل ۴۹ نفر از شهروندان زاهدان بازداشت شده بودند که تعدادی آزاد و تعدادی در زندان زاهدان در بلتکلیفی بسر می برند.

سنی آنلاین: دادگاه ویژه روحانیت ارومیه چهارشنبه (۱ دی‌ماه ۹۵)، ماموستا رضا عبدی، مدیر مدرسه‌ی دینی صلاح‌الدین ایوبی و از علمای سرشناس اهل‌سنت کُرد را به زندان تبعید محکوم کرد.

به گزارش سنی‌آنلاین به نقل از «کُردپا»، ماموستا رضا عبدی پس از احضار به دادگاه ویژه روحانیت ارومیه، از سوی این دادگاه به ۶ ماه حبس و ۲ سال تبعید به خارج از شهر ارومیه محکوم شد. بنا بر این گزارش، وی پس از صدور حکم، به زندان مرکزی تبریز منتقل شده است.

سنی آنلاین: مسابقات داخلی حفظ کلام‌الله مجید، دوشنبه ۲۹ آذرماه در حوزه علمیه «انوارالعلوم» خیرآباد- از توابع شهرستان تایباد- برگزار شد.

شرکت‌کنندگان در این دوره مسابقات، در رشته‌های حفظ کل، ۲۰ جزء، ۱۵ جزء، ۱۰



چکیده اخبار ماه گذشته

جزء و ۵ جزء با یکدیگر به رقابت پرداختند. در اختتامیه این مسابقات که بعد از نماز مغرب برگزار شد، مولوی محمود عبدی، استاد حدیث انورالعلوم خیرآباد پس از تلاوت آیه مبارکه: «إِنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، پیرامون قرآن و اهمیت آن به ایراد سخن پرداخت.

کرد خبر: نیروهای نظامی ایران در مرز بانه به اقلیم کردستان چهار تن از کولبران مرزی را دستگیر و به داخل دره ای پرت نمودند که منجر به کشته شدن یک تن شد و احتمال مرگ سه تن دیگر آن به دور از انتظار نیست. در جریان پرت کردن این ۴ کولبر کرد از یک پرتگاه مرتفع، یک کولبر به نام آزاد قاسمی کشته شده است و ۳ کولبر دیگر نیز پس از اینکه به پایین پرتگاه پرت شده، به شدت زخمی شده و در حالت کما به سر می‌برند. در جریان این واقعه دو کولبر نیز که شاهد ماجرا بوده‌اند از سوی نیروهای هنگ تعقیب و در نهایت بازداشت و به مکان نامعلومی انتقال داده شده‌اند. یک منبع مطلع ضمن تائید این خبر اعلام کرد، این کولبران که حتی بدون بار نیز بودند، از سوی نیروهای هنگ مرزی به قصد کشتن آنها، با دست های بسته از یک پرتگاه مرتفع به پایین پرت شده‌اند.

کردخبر: کاک حسن امینی حاکم شرع مردمی کردستان طی نامه ای از فواد یوسفی زندانی عقیدتی اهل سنت کرد، که در زندان رجایی شهر کرج به سر می برد خواست تا به اعتصاب غذای خود پایان دهد.به گزارش خبرنگاران آزاد کردستان فواد یوسفی زندانی عقیدتی اهل سنت زندان رجایی شهر کرج از روز دوشنبه ۶ دی ماه سال جاری دست به اعتصاب غذا زده همچنان به خاطر برآورده نشدن مطالباتش در اعتصاب غذا به سر می برد، فواد یوسفی در سال ۸۹ بازداشت و به ۸ سال حبس محکوم شده و تنها ۲۱ ماه به پایان حبسش باقی مانده است این در حالی است که آقای یوسفی بارها تمام ظرفیت های قانونی از جمله درخواستهای مکرر برای آزادی مشروط و مرخصی استعلاجی را داده اما با خواسته ایشان هیچ موافقتی نشده است. گفتنی است که ۱۱۵ فعال اهل سنت نیز از ایشان درخواست پایان دادن به اعتصاب غذا را کرده اند.

هیجار خنج: بر اثر زلزله ۵ و یک دهم ریشتری شهرستان خنج ۴ نفر کشته و تعدادی مصدوم شدند.
۴ نفر از کشته شده های این زمین لرزه در روستای سیف آباد بخش مرکزی بودند که در یکی از باغها سکونت داشته اند، این زلزله به تعدادی از ساختمانها آسیب زد.

نحوه ارسال مقالات به نشریه

خوانندگان گرامی می توانند مقالات خود را با دارا بودن مشخصات ذیل برای ما ارسال دارند:

۱ – مقالات ارسالی نباید پیش از این در جایی منتشر یا ارائه شده باشد.

۲– مقالات باید تحقیق نگارنده و از جایی کپی برداری نشده باشد.

۳– مقالات باید روان و کاربردی و مناسب با جامعه اهل سنت ایران تهیه شده باشد.

۴– مقالات حداقل در ۴ و حداکثر ۶ صفحه A4 در محیط ورد نگاشته شود.

۵– در صورت استناد به مرجعی، در پانویس مشخصات کامل مرجع نوشته شود. نام کتاب، نویسنده، مترجم، محل چاپ، سال چاپ، انتشارات، جلد و صفحه.

۶– مقالات باید دارای محتوای مناسب و مشخصات نگارنده باشد. (برای افراد داخل ایران نام مستعار پذیرفته می شود در صورتی که نام اصلی خود را به مجله بیان دارند.)

۷– بهتر است مقاله با فونت B Nazanin سایز ۱۴ نوشته شود. چون اساس فونت مقالات نشریه است.

۸– هیچ گونه توهینی به اشخاص و مذاهب دینی اهل سنت در مقاله صورت نگیرد.

۹– خوانندگان عزیز می توانند مقالات خود را تا بیستم هر ماه به ایمیل نشریه ارسال نمایند.

ماهنامه ی راوی حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.

مقالات دریافتی بعد از تایید اعضای هیئت تحریریه و نقد و بررسی در ماهنامه منتشر خواهد شد.

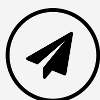
ارتباط عاطفی

من درد مشترکم
مرا فریاد کن
ای دیر یافته با تو سخن می گویم
بسان ابر که با توفان
بسان علف که با صحرا
بسان باران که با دریا
بسان پرنده که با بهار
بسان درخت که با جنگل سخن می گوید
زیرا که من
ریشه های تو را دریافته ام
زیرا که صدای من
با صدای تو آشناست ...

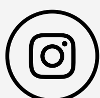
نشریه ی راوی می خواهد تا روایت گر درد تمامی شما باشد.

خوانندگان عزیز و علاقه مندان، صفحات سپید نشریه ی راوی چشم انتظار ارسال دل نوشته ها، خاطرات کوتاه تلخ و شیرین و یا هرگونه مطلب دیگر از شما هست. پیشاپیش دستان گرمتان را می فشاریم.

راه های ارتباط با ما:


کانال تلگرام راوی: @ravi_mag


صفحه فیس بوک راوی: www.facebook.com/ravi.magz


صفحه اینستاگرام راوی: www.instagram.com/ravi.mag


آدرس ایمیل راوی: ravi.mag@hotmail.com